

SRI PRATAP COLLEGE
LIBRARY.



Class No. 891.553

Book No. N 15 W. cp. 1.

Accession No. 4457.

4 JAN 2006

891.553

N 15 W

Sp. 1. ~~912~~

4457

و صنا مکی و مکا فضل خلایر و زمان
به عون رعین ن و ن و ن

و قانع معین خان عالمی

و طبع می نشین و کینه و کینه و کینه
و طبع می نشین و کینه و کینه و کینه

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ مسلسلہ وار فروخت کے لئے موجود ہے جس کی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپے خانہ سے مل سکتی ہے جسکی معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل بیج کے تین صفحے جو سادہ ہیں اور ان میں بعض کتب اخلاق و موعظت و تقوت فارسی وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن اور بھی کتب موجود وہ کارخانے سے قدر دانوں سے آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب اخلاق و موعظت و تقوت فارسی

بہارستان جامی۔ بجواب گلستان سعدی

گلستان

ایضاً۔

ایضاً۔

ایضاً۔

ایضاً۔

دکانہ

تضمین

فرہنگ

عبد اللہ

گلستان

شرح

ایضاً۔

مولوی محمد

ایضاً۔

سراج الدین علی خان آرزو۔

ایضاً۔ جدید مصنفہ سید رزاق بخش۔

گلستان حکیم خاقانی۔ بجواب گلستان سعدی قابل دید

دفعہ مصنفہ مولانا اور دفعہ مفتاح مولوی الہی بخش

بقدر ضرورت خواہشی بھی ہیں چار مصرعی

نہایت خوشخطی چھپی ہے۔

شرح شہنوی مولانا روم۔ از تصنیف است

SRI PRATAP COLLEGE
+ LIBRARY +

Subject P. a. i. v

No. 3

مولانا

سے ہے چھ

دفعہ مصنفہ مولانا اور دفعہ مفتاح مولوی الہی بخش

بقدر ضرورت خواہشی بھی ہیں چار مصرعی

نہایت خوشخطی چھپی ہے۔

شرح شہنوی مولانا روم۔ از تصنیف است

بہ عین عین کا فضلِ خلا و زمان
صنایا عین عین کا فضلِ خلا و زمان



دستِ ناز و ناز و ناز و ناز
دستِ ناز و ناز و ناز و ناز

در بین دین
بالضیق و غم و الیسم با کمال مصیبت
آفتاب ماه و ام حاصل مغنی نامه
بنگیا میکید و پس گویند که نار کجاست
بلدا و در مکان راستی و صفائی
مثل قاضی بیانی که مذکور در صفحه
زانند از وقت و عبادت گزار
شعبه ای ماه پیشانی خوانی
که جبهه مناوی بسیار
منا

از جمله ادب
پسین دلی
کینک جوامه دیس زود بود
دست یمنین اعتبار است
که دیگه دوازده بود
طی بنامه و فوض
منجلی شهاب
اول شیطان بود
قابل اعتماد
منجلی شهاب
اول شیطان بود
قابل اعتماد

مجلس
مجلس
مجلس

وین کلام ب وین کلام

کرده اند

آسان افکار

نظام از افکار و

کتابخانه

دکنه لاشنا

فردی که عقل با او

کتاب در منطق

مفتی اعظم پاکستان

قوله في كتابه

الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

جبر جادون
ان ملایم علی حاج مدرس
جبر اختیار

فصل في بيان ما يجب من التوبة

وہ بتلایا کہ یہ ایک

نقد و تحسین

مجلس ششم در کرب

سوار شتاب کبیر
دیکارم اور خیر
نام

میرزا علی بن میرزا حسن

صفت نایب
مقام و در مقام
و در مقام

میش از سلطان آستانه
محمّد علی کله در دیده

الحکایت فی قیاس و حال

تبعاً لاجل خود
ندواگر سیر و سفر خلاصه

از مندرجات این کتاب در مورد

خود فرموده که

لا اله الا الله
محمد بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

فصل فی بیان سبب نزول

این رسم

کشتن در جنگ

وہی کہانی جامع

از این جهت در هر

بسم الله الرحمن الرحيم

...

و تاج نعمت الهی

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على محمد و آله الطاهین

استغفر الله ربی
و اغفر لی ذنوبی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

ببینو ایان نیکمده استوار بر خاست و خمار کدورت و گردن
بشدت وزیدن نسیم نفس سزناچی و کز نایچی در فضایی خاطر
با ویه نور و ان دشت اضطراب فروشت مصرع
هی می چه شستنی چه بر خاستنی به سبحان الله نمیدانم غره
کر نای تمثیل یوم یفخر فی الصور بود که مردگان گور بخورد
فرو رفتگی رازنده میساخت یا طنطنه کوس تاویل لیسج الوعد
بمحمده که خفتگان بستر از کار افتادگی را بیدار میکرد
الخطمه الله عجب شکوهی و طرفه انبوهی بر در دولت سرا
اتفاق افتاد از هر طرف زرین قبابی همچو برق از جابه
بر قلعه گیان می خندید که یخطف ابصار هم و از هر سو
نمد پوشی مانند ابر به برداشتن حج و گوهر بخراش
قلعه می دوید که تحمیلون او ناسر هم بر حال منشا
انبغاف این فرحت و سرور و مبداء را بهت شر

و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی
و اغفر لی ما مضی

کل محتار و مختار این بود که بلا تشبیه حاجی محراب پایش

طایف دولتخانه چون صاحبان صفا و مرو و دود آمد

محرمان کعبه مقصود کند با چون جبل المتین رسته اعتقاد

استوار ساخته در رنگ زائران که هر کوه عرفات روند

بر فراز برج برآمدند و مناجاتیان تری مناصب مراتب سینه با
 افزودن " جمع معینه " الله

دراد ترا از قول اهل لذت برشته برشته حصار چون نمودن برده

خبر من الحسن در دادند لاجرم صفوف جنود کاتهم

بنیان مرصوف بر دروازہ حصن رسیدہ و آیہ و اذ الشما

النَّشَقْتُ وَصِيدَهُ بِحُكْمِ وَأَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَهْلِهَا وَخَلَّ

شدند احوال بر موج قلعه از حد مه لشکر قیامت نهیب

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ
دخايد بود ۱۸ سنه ۱۸ جون ۱۲۵۰

و او ضلع محصوران محصوران خط و آسب

و قانع نعمت خان عا

[illegible]

روائع نعمت خان عالی

کلاه مشرق
 سر عت است
 از عجب کلاه پندی چشم
 او چمن نامیده
 جید آباد و دلی واقع شده
 سوار با عازم رسید
 راه بان شهر تهران ساخته
 قنبر بار و دهانه از سنگ
 با شند
 خانه کوچه از برای بازی کردن
 خانه بزرگ از برای توب و عین
 و بعضی خانه پیش

یکی نوشت که پالان بر برای ظالم
 یکی سوار شد و رفت گفت بالو
 ز قلمه گوله افتاد و همدین آینه
 یکی بسان شمر جست زیر سنگ
 چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
 چو گل بجنده یکی گفت شکست
 هنوز بر لب و بود این سخن کز دود
 یکی پشت بر آمد که من به چشمیت
 نجاست و گیر می از جا که می باید
 مدبر بکعبه رفت و درین طلبید
 درین معامله بودند تا خبر آمد
 چشمه شکر گاه نم نیست چو آب گاه رسد
 بیا او چنین که خواهی به نیمه راه رسد
 کشید ناله اجل کشته که آه رسید
 یکی چو شعله و ان شد که تا پناه رسد
 چه بود این ز کجا و در که ام راه رسد
 چه خوب شد که برین مدعا گواه رسد
 گلوله دگر آمد به بارگاه رسد
 بلند شد و دسه گامی بقعر چاه رسد
 ازان قوف گلوله بقعر چاه رسد
 گفت شکستی باین سپاه رسد
 که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسد

که مانند شمشیر
لبندی دار فراع و شمش
چو با سه هوز در دهن
تواند بود و العدا علم
فقد یافتن ستم خیزی و عین
خیزی رسیدن ۱۲
شخص سابق برای در بیان
شکل محو شد و شاد خان
که نیست که کار
که در از جنگ
که در رسیدن حد ستم
بکار می شود و شمش و اگر نوز
را بجانب گلوله مضاعف سازد
مراد از قتلگاه قتل خواهد بود
که از این ۱۲
تیر یا بیان کارنگار
دو در بین صورت
و در آن خیزین ۱۲
باس

تیسرے میں مقال تفصیل میں اجمال آج تک سب سال اور پیر یا فرنگ
غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ پاشی رشب گذشتہ اول ماس

[illegible]

و قانع نعمت جان عالی

در بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

این هم بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

ارواح را از فلاح اجساد بمو و امی و التاز عا غرق
بختی بیرون کشند قضا را سگی از فراز فصل بانداز
لاشی چند که از گشتگان روز گذشته در خندق
افتاده بودند راه می جست که خود را بنحاک اندازد
دو شیر بیشه شجاعت دو چار شد از اسبها که شجوه او
ضرب المثل است کما قال الله تعالی غرول مملکه
مکش الکلب ان یحتمل علیه یلعبت او تترک یلعبت
آغاز فریاد کرد و چند آنکه حارسان سج بیدار شده کار با
رفتگان ساختند و بالاسی کار رفتن میسر نشد همچنین دیده بانان
دیگر در آن گرمی هنگامه شعله دار از جا بسته شمر آسام هر سو دیده
چراغ و مشعل برافروختند چون بران ظلمت ششان روشن شد آتش
فتنه بسبب تر چندی همچو شعله شمع نزدیکیت که بالا گیر و سرشته
قلعاری از دست نداده بریدن رشته های کند قطع رشته حیات
برین ۱۲

بختی بختی بختی بختی

وفا کے وقت خان کے

[illegible]

چنین جوانی چه قدر بالستی گشت و این مصف عنایت که
حسدالش میگویند از آواز نقاره کشک چپان قلعه آگاه
ساخت و پدر را استغفر الله اینچه سخن ست هر چه کرد آن سگ
کوہ این چه کرد و مقومی این سخن سخن جاسوسان ست که خبر
آوردند کہ ابوالحسن قبیح کردار طوق طلا و قلاوہ مرصع
و جل زر تاجبت آن سگ مقرر داشته و نام سه طبقه برا
گذاشته از حاقت میگویند کہ این بیج کمی نکرد بہر حال
چون وظیفہ و قالع نگار مثبت جمیع احوال و ضبط تمامی
مقال ست بقلم داده میشود پوشیدہ نماند کہ احوال ہر یک
از دوی معلی چه شیخ و چه شاب^{۱۲} چه علی^{۱۳} چه ادنی گا ہی مقروست
بخوف و گا ہی منسوب بر جائز^{۱۴} لایموت فیھا و کاچی
لکر طفلان بیاکہ بی پروا کو و کان از بیم و امید مبرا و من
و بازی بر زود باستین استغنا و بے نیازی گردلال

عادل ۱۲ در مع از رتبه
بختی که در میان بختی
بمقابل خود در وزن در
رشته پیشش سوز در
از آنجا که در میان جانب
سوز آید و جوید و
و اگر بخواهد در
در رتبه و در
در رتبه و در

وقار نعمت خدای

فرزند و فرزند داده و پاشنه با
 ساز سازند و لوح و بکسر قاف
 بفتح خن ج که از آن جمله کن در ده
 الوط مصدر و نه
 نجه الاول الکسر ان عقبه
 ان ام ص بکسر و سکون
 غنه فتح فادیکه خا و
 ج که ان
 گو فراد و نری
 مازن بادشاه بامال شاه
 دهم که چهار
 م

نصیب کسی کو جدا شد ز شاه
خدا ز آفت بان دارد نگاه
همه شد ز آسیب گول تباه
همه زخم خورد دست در جنگاه
همه گشته بر فقر و فاقه گواه
در ویشی و جات ۱۲
مساوی شده هر دو از عدل شاه
ای برادر تو بجز بر عدم عدالت شاه که نه کار ترا هیچ
غنی میش ز دو بر و از نیمه راه
نه این پشت اورا نه او رو کاه
جدا گشته از مدگر سال و ماه
مراد آنالکه همراه شاه بودند ۱۲
شکست انهمه محاسب بیکناه
چرا که بیکار و ناتوان بودند ۱۲
که در خواب بیند کسی گاه گاه
بدان ضحک و خندان بران قاقاه
چوین قطعه خواندی گو واه واه

چو جنت بهشت آخرت آنرا
 فخران عقب پاشنه رجل پا
 ریشش تفاحیره و وجه رو
 بدو چارحه دست حلقوم نا
 شفقت لب لسان چه بان نمود
 غنی مالدارست و مسکین گدا
 بعیر استراست و جبرس چه در
 فرس اسب زین سرج اما زید
 رجل مرد و مرأة زن و زوجت
 کران خود بر بطاخر خم سرود
 بکیرکاف تازی بر لب و چنگ آه
 ولی صبح چنگست فرما رنای
 ملک بادشاه جیش لشکر بود
 کلام و عبارت سخن شعر بیت

[illegible]

و جرات کفنده و جالبه شکری
جوارح جمع هم له شفت
نفعی خنین لب ضیف الشف کم
سوال نیت اشفت سخن شفات
کمبصر جمع هم و در تماموس گرفته
شف لب لبان به بطلق از هم
صیوان چنانکه در صحاح است
الله لسان کمبصر زبان
لسان صدق قنار
کمبصر هم

۱۲. طنبورہ مانند بود و کاسه بزرگ و دسته کو ۱۲۵ ۱۲ ابرمان ۱۲

دعای نعمت خان علی

و فریاد و گریه
مبغی فاطمه باشد
ای فاطمه مسووم باشد
تا تو را تعظیم

وینیم مردان
منوچهر بابا باش
تخت و جای باش
کعبه درگاه

فدیم بحبت یمن بی بالی
از آنجا که

که ممکن است از دست
معراج نیست و اقسام
با دشمنان می باشد

بنام خداوند
که در عالم

عمر از خون نباشد اش
عطر از خون نباشد اش

مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲

از محققین بیخدا در قلمرو

نشان آثار جمعی

[illegible]

افتر اوز و ربه تان فال و خواب اجگان
 (او معروف ۱۲)

شید خدعه عوت سنجان سرنده می
 بفتح و غم فرب ۱۲

من عن ما و الی حمی و فی حر میکنند
 لک آن وقت که کار افتد روان

لام امرولا وان لما ولم شد خرزم
کلا صبا اصبح مسی فوالا ان اقصا اند

می کنند اینها عمل در ذکر کشتی نمائند
 ارفاق و تسکین
 تا هر چه

وقائع تاریخ پانزدهم شهر حبه جلوس عالمگیر

بسم الله الرحمن الرحيم

هنگامیکه مجبر صادق بفریاد و التماس از آتش تنفس عالمی

۱۱ سخن اول: دومین نفس دوزخ

از قدرت کامله حضرت آفریدگار تعالی شانه خبر داد و مجازة داد

سریع السیر گردون بمودای الله نور السموات و الارض

در اظهار احوال جهانیان بتقریر واضح لب کشاد خبر شنید
جمعی از متحصنان شقاوت آثار چون دانه های انار از برنج

[illegible][illegible]

افتر اوز و ربه تان فال و خواب اجکا
 و ادم و مروت ۱۲

من عن ما والى حتى وفى جرميكن

لام امرولا وان لما ولم شد خرجم

کان صیار صبح مسی فعال ناقص اند

مالاوان دکن چون جلد حرف نامی

ما بنا قطرب جنون وخط و النحوي

شبه خدعه عوت سخمان سمنده می
بفتحه و غمزه ۱۲

لیک آن وقتیکہ کار افتد بدیوان

سازش صاوان کلام فرنگی بر

مجموعہ تدبیرات و تسخیرات و یک کون

میکنند اینها عمل در ذکر بختی معنا
از فاضل مشیردوف

تاج و دو سیم انفسر اکلیل باشد

وقائع یایح پانزدهم شهر ربیع الاول سال ۱۰۸۰

بسم الله الرحمن الرحيم

منكامله مخبر صادق و الهوى

از قدرت کامله حضرت آفریدگار تعالی شانه خبر داد و مجازة^{۱۲}

سیر السیر کردون بمودای الله نور السموات والارض
خدا روشنی آسمانها و زمینهاست

در اظهار احوال جهانیان بمقتضی واضح لب کشاد خبر شد

بسی از محضنان شقاوت امار چون دانه های آبار از برز
 بفتح بدخشی ۱۲

جانبی در طلب علم بود و خود دست یکبار بر مردم نهاده
این ارض حرکات مختلفه را بدین ارض باین اسم
موسوم کرده اند که جنبش یا جنبش است
کنند تا حال این جانب در حرکات
لفظ لغوی آن نیست

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

از اسکان
استوار خطیب
مجازی مدال ندارد که در دست
فلک لا فلک است و آفتاب در اینجا
همیشه با خدای بود و در مشرب در اینجا
برابر یکم و زیاد و اوضاع
برگاه آفتاب و قریب مدال
التماس مجازی خط استوار
حرارت می نرسد می نگیرد
تقصیر بر یک
در آفتاب
عقید سلطان چندان دارد
نموده و در غایت از خوشی و مال
جرات با شاه است و جان
مخالفت تحصیل از او و نظایر
بر دوستانه شد و از نظایر
گیسو و ذاب صاحب گیسو و آن
شاه و ایست بصورت گیسو
در از در بعضی نشو و نما
شاه

۱۲ که چون ساسیه رفته نشانی
 این عرب کربان یک
 ۱۳ درویش با الفهم میویشانی
 مع ذناب یعنی مع ذنوب
 ۱۴ نیکو سید جودان ازین
 بخار با دو و نعل ازین
 ۱۵ نیکو سید جودان ازین
 ۱۶ فاضل که با دست
 ۱۷ انکار شده
 ۱۸ معقفاً غیب
 ۱۹ از جادو که ملک گیان
 ۲۰ ازین ازین بی ساند در محازی آن
 ۲۱ ساند در محازی آن
 ۲۲ با دیگر

برای
نزدیکان بالای طبع
اندوخته این طاعت آن غی
داشتند که با قلعه گیان مقادیر
نمایند چنانچه از شاه با دوازه
بر آنست
درگاهش در کاری
نفعی نخواهد بود
میگوید که شاه از برای آن
تاری زمین کرده
تا در

عالم علیہ السلام

१५३

فراوان
بود و استغنیائی که
است و مالکیت هم بود اگر فقط
اما منتهی موقوفه که مالکیت کند
مطابق است و اگر بر غرض از معنی که
کند یعنی اگر بر غرض از معنی که
لازم بود مال باشد از معنی که
فراوان مثل مالکیت انسان
بر حیوان ناطق مطابق است
و بر حیوان نقطه

و کبریٰ موجب جزئیة حل برین که بعضی از یغائب نیز مسلم اند هر دو
 بقتل میرسند نتیجه اینکه جدال مخالف شرع مبین است
 و قتال منافق دین متین چون اخبار بر ذمه این
 کمترین واجب است الناس آنکه عفو جرائم ابوا حسن
 سراسر گناه و وضع جنایات ناکرده بندگان درگاه فرمایند
 زمانه که سخن به اینجا رسید نزدیک بود که قصص
 متوجه قاضی شود فی الحقیقت قیاس اقترانی دلالت
 التزامی بر حقیقت دارد که مقدم و تالیف عکس مستوی
 شوق نقیض مرضی طبع مقدس معلی بود بناء علی بذات
 حکمه حکم بسالیه کلیه معلوم میشد و مضمون جواب به دلالت
 مطالبی اینکه ما میدانستیم که فریفته شدن بزرگ خاصه نوع سائل
 در عرض عام و توازن جنس عالی خواهی بود ازین حمایت و رعایت
 بدالالت تضمنی محکوم علیه شد که این معنی در جمیع افراد تمام

از خانه
نهار طوطی نماید و الاغلام
لا ادم ذاتی آنکه این نسبت
در تقیبه دانی نیست که نام او
لا ادم فیلست نسبت
بخطه تقیبه را گویند که مشهور بر آید
از آن معنی فیلست
است اینرا که در کمال جمعی
دیده امیت را از مشاغل
کتاب الزکیه
دیده امیت را از مشاغل
کتاب الزکیه

مشترک است و تو چون فصل بعد از شرطیه دینداری
دوران قاده ایسان مارا لا ادم ذاتی قرار داده
رسم سلطنت این بود که ترا بحدی رسانیم اما
به ترسم کلی بهین جزئی اکتفا فرمودیم که همچو
اوسط قضایا نقل نموده ازین لشکر بیرون روی
که در وسط تقیبه بود که بعد از اجازت نتیجه حاصل آید
و مانند روس در آخر بیوت اردو باقی بماند تمام
سخن قاضی عسکر را اخراج نموده به بنگاه فرستادند
تا دیگر مراعات قانون خلافت در منطق خود نموده
خطا در مسکن معنی کرده باشد نه نقب که از بدو
محاصره شروع بجهت رسیده بود امروز بجوابی
بروج رسیده نوید پر کردن باروت و آتش زدن
شعله شربت کشیده بعد ازین استمار مشاغل
کبار از روسی حال فی الحال خوابی دید خلاصه واقعه

از خانه
نهار طوطی نماید و الاغلام
لا ادم ذاتی آنکه این نسبت
در تقیبه دانی نیست که نام او
لا ادم فیلست نسبت
بخطه تقیبه را گویند که مشهور بر آید
از آن معنی فیلست
است اینرا که در کمال جمعی
دیده امیت را از مشاغل
کتاب الزکیه
دیده امیت را از مشاغل
کتاب الزکیه

از آنکه
نهار طوطی نماید و الاغلام
لا ادم ذاتی آنکه این نسبت
در تقیبه دانی نیست که نام او
لا ادم فیلست نسبت
بخطه تقیبه را گویند که مشهور بر آید
از آن معنی فیلست
است اینرا که در کمال جمعی
دیده امیت را از مشاغل
کتاب الزکیه
دیده امیت را از مشاغل
کتاب الزکیه

دقائق نهمان

1619

عبدالحق

بازار

بازار

۲۰۰

1999/06/01

الشيخ الفاضل في الدين

میان دو کوه

تو کی منتظر

دعای حضرت امام رضا (ع)

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

مفت محمد امجد علی

ساجد مصطفیٰ

منه

مفتی محمد رفیع

بسم الله الرحمن الرحيم

مبارك و الحظ
بالحمد

مجلس شورای اسلامی

خروج کر از جناب

از او زمان

انصار میں

تاریخ عالمگیری

آن بزرگ والا جناب مظفر کرامت^{علہ} می بحساب کہ خواہش

بیشک بیدار نیست و بیداریش بحیثیه خواب نیست تا که مر حلقه

سلسلہٴ ارادت سجادہ نشین مسلم الولایت پر و مرشد حضرت

پیر مرشد جید زرگوار شیخ عالی تبار یعنی آن صامی مرتبت

مراد پادشاه
خویشان دنان و دومان و اصلاح صاحب
رفو و نذکر آسمان رفتم و خدا را و دم از من برسد که

مخدوم زاد با حال در زندگفته و روی عاری و ولایت مشغول

مراد از اولاد خود است نه از نسل و چنانچه گفته اند نوشته

د بیچہ مریم بن دادہ رست کرد و سکت بر وید من مرا
 مندی کاغذ ۱۲

رسود احوال نیا پست در میان لذت سه له ان حیمه موره وی له پچو

فج حروس خدا دوست بعد از چند گاه بر می آید و بر سر معمره

یارت چندان هجوم عام می شود که در چارموج

و حاتم چند سرباز نیز دست و پا حباب آسا از کاره
نیزه کرد

یات عاری میگردد و حاصل آن بزرگوار جنیفه گزار مشب

رخواب بسر وقت ارشاد علی اولاد و اجماع

فمن كان له من الدنيا...

جغدی که در کائنات یکایک

در این مقام که در این مقام

دقائق صوتیہ خانہ

[illegible]

آنجا آمده گفت ای فرزند طعام و حلوا می نذرو نیازت ما مخوری
 و بخشش ما نمی فرستی شیخ گفت ای پسر و الا مقام حلوا
 درین ایام از پریشانی خاص و عام کمتر جمع میشود و مردمان
 درین یساق آنقدر مستملک اند که بمرده نان و حلوا نمیدهند
 من خود از دست این مردم مردم و خلیفه از بسکه جد و جد
 در گرفتن قلعه وارد از جمله کیسه های که بجهت پر کردن خندق
 مهیا میشود یک کیسه کرپاس را و نهو ساخته بدست خود
 دوخته با وجود این هم قلعه بدست نیامده و حصار از پا افتاد
 و خلافت بحال خود در مانده اند تو همی در مفتوح شدن قلعه
 کن آن زمان حواله سیار خواهی یافت سبحان مشهور
 است که حلوا در آشپزی می باشد پس این همه
 از کرامات آن بزرگوار است که در جنگ میخواهد
 حضرت پیر فرمود که فرزند است

[illegible]

طعن در حق و غلطی اب کبیر
 از قلم انانیه از تو معنی خانی
 از این جماعت اب کبیر
 که این کبیر جابر که از زبان
 منسوب اند به کبیر
 کردن و نفی نفی است
 بولادی و اب کبیر
 و قیال

و نتائج امتحان عالی

ד'תש"ח

وہی ہے جس نے

الحمد لله رب العالمين

آدم بن ابراهيم

الاسف

الشيخ الفاضل

2

معارف

طایفه

نہایت عزیز پر عزیز

پیشین

بسم الله الرحمن الرحيم

...

١٢٢

三

研

2

10

10

از خدیجه الای محجوبه شش ماهه و نیمه

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

فان استجابت
مکنند اگر نشند
خون منجمد
نجات

میکنند در مقام این استغنیه بود
نفعی که از خیر و فقر و غم

۲۶

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بانی نیکو بهر کس که در راه حق
فرستد و در راه حق

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

من التورع بمجردهم كرهوا على

ایستاد و مقام

میگوئی که خلیفه کیسه بدست خود دوخته یا دروغ شیخ قسم خورد
آن بلند مرتبه این مرتبه فرمود حالا زود بیدار
شود بشارت برسان که در نهمین دوسه روز ما قلعه را
گرفتیم و همیهم و مردم قلعه را همه میگیریم
نه آشنایم گذاریم نه بیگانه اما کیسه که خلیفه بدست
مبارک خود دوخته است مناسب نیست که
از خاک پر کند و نه زیر دست و پا انگند باید که
از زر پر کرده به فرزندم دهد هرگاه حضرت پیر
و عده دوسه روز مسخر شدن فرموده باشد
و اگر چه ماند شیخ در ایفاست نذر تلاش بسیار دارد
حتی المقدور از اهل خبرت بخشش می فرماید که
این کیسه مبارک مقدس چه قدر کلان است خاطرها
ازین خواب اگر چه پریشان بود جسم شد

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

در کلاس است و در این مقام است

برینکار گادیر کربه کشف
و با امکان حصول نمودن

فصل گفتگو در از کار برطرفی
افزاینده نمودن خرد

ایضاً

از آنکه باده شایسته این معین و بی گناه را که در این عالم
مست و درین عالم باده شایسته این معین و بی گناه را که در این عالم
مست و درین عالم باده شایسته این معین و بی گناه را که در این عالم
مست و درین عالم باده شایسته این معین و بی گناه را که در این عالم

و تاکید بر یورش رفت آری قطع نظر از بشارت پیری یا اشارت
مهری شیخ فی حد ذاته پیری اند و بر سر خود میری از وضع ایشان
نقل میکنند که در حدیث سن کشف واقع شده و خارق
بر ایشان دارد گشته و بار صادق از حضرت شیخ بسیار
ایران لفظ خارق در مقام خالی از آن نیست که بعضی درند گشت
منقول است از آنجمله یکی را یکی از میدان نظم در آورده سواد
در بیاضی چشم این بی سواد در آمدن این واقع را بآن واقع مشرف است

حکایت

رهنم دین و دروایمان را	شیخ در خواب دید شیطان را
آن لعین را همین که دید شناخت	از صفای سکه دل چو آئینه ساخت
بر سرش زوی درش گرفت	بلاست خطاب پیش گرفت
شده از در که خدا مظهر و	که چها میکنی تو اے مردود
طوق اضلال حلقه دم را	ایک گمراه کرد مردم را
بهر اغوای خسلق و مردم بود	این همه طاعت و رکوع و سجود

درین غم تقدیر ضعیف
استخوانه از سنگ
یا شیطان بطریق اشتغال
خطاب خطاب میگفت
که تو همان سگ هستی
مردم طوق اضلال نموده
است

و از آنکه باده شایسته این معین و بی گناه را که در این عالم
مست و درین عالم باده شایسته این معین و بی گناه را که در این عالم
مست و درین عالم باده شایسته این معین و بی گناه را که در این عالم
مست و درین عالم باده شایسته این معین و بی گناه را که در این عالم

دقائق نعت عثمان مالی

و بار دیگر نسبت است ای قوی که نسبت به عجم بر این بیان اندکی خردی

سپاهی هم بیدان قناعت میکند جواب

زوا و دوش ۱۲

زخم شیر و سپر وار دوم آئے لب نائے

لف و نشر مرتب ۱۲

طبيب از علم طب و ريا و ميدار و هين مانے

نباشد خوبتر از مشرب و سیر در مانی

12/12/12

منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل

ز صنف جوع بیند قرص مر را گرده نمانی

ز بس عطار مشتاق است قوت لایمونی را

11/25/20

به چشمش آتش و نان آید چو مویسند آشنائی

عبرین بفتح اشقام از آن خاصه بن ۱۲۱

و فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کند

ماده ای که در این کتاب مذکور است و به این نام مشهور است
ماده ای که در این کتاب مذکور است و به این نام مشهور است

نبا شد آنقدر سرمایه هم جراح مسکین را
یعنی جراح آنقدر رایه ندارد که کمک بر جراح است باشد و خود را بیایک سازد از عند انفلاس نجات یابد
که برزخم دل فرو سرنگون سازد و نمیدانی

جو طفل نے سوار از ہر روزی مید و دستب

"ببارش صفت یقین و هم
 سستی قانونی یا اول سستی
 رای و ثانی ناتوانی بدن"
 تا از آسمان بخاکت آید
 شد زیرا اگر رسد است
 و گوید ماه را نان تقدیر میکند
 فلک و فلک صفت اشتقاق
 "الله عطا غفر شکر و قیاس
 قوت هم درین را محسوس
 محض غرض از این
 برین تقدیر باز خواهد بود

از کلمات خود گشتی دارد و از صفی مسیریانی

بقلم الشيخ سید محمد باقر

محاسب سال را بنویشت ماه روز و وقت
حساب نویسد ۱۲
۱۲ ماه رمضان ۱۲

حساب ثلثه ۱۶

برای آنکه معلوم شود مشوال و شعبانی

زجیرت گفت قاری من کلو منجو اندو هم بار
قرآن طراوت ۱۲ بخور ۱۲

نمائی خزانہ

نمائی خزانہ

مخواندم بیچکہ لاماکلمہ اور ہر سچ قرآنی

شد و خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمها

بیا معرون و مجبول هر دو در دست ۱۲

پیشہ چشم دار و دوا فروش بر جیب احسانی

شود صباغ از رنگی برنگی مهر و دم از خجلت بشکند

که نعمت‌های الوان رفت و محتاجم بیک نانی

ناتزو پیش شمعاعی بهامی رسته شمع

۱۲

مگر ادعش بازان وام گیر در شتہ جانے

ندارد و باغبان شست زری چون غنچه دل رنگ است

بہنگ گل ازین غم چاک زد ہر دم گریبانی

دقائق نعمتِ عالمی

[illegible]

ازینکه بفرماندهای خود را در این
نویسه ها باشد ۱۲

باب در بیان صفات و احوال

مجلس علم الادب و الفقه و الطب و الفنون
و الحرف و المصنوعات و الحرف و المصنوعات

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عوم از زمین معصوم
فخرازه که درین جامه
نفسه را در آینه

میں نے اس کو دیکھا ہے

استغفار و توبه و انابه

مجلس شورای ملی
مجلس شورای معتمد
مجلس شورای معتمد
مجلس شورای معتمد

سید محمد علی

عبدالمجید و عیادت نشان
شیرین و فرزندانش را در میان

تو را به این راه که منتهی به
خداوندی است که در این راه

سوار کی ملکیت
ملک بنی برائے
تاریخ

کرمین تداست که کلام و غیره

چون که در این کتاب
چون که در این کتاب
چون که در این کتاب

در زمان تحصیل جمال اکبر
ماه رابعان سنه ۱۲۱۱
کتابخانه

ادبیه خواجه ماه گرامی بخت
ابوالفضل و دسام اوش

دور شد و چون خود را
دور شد و چون خود را

را بهر چه اول و ثانی و سوم
خودان را بکار

در سبای کرنگ هم بکنند

من شارح الامام جليل

ما کلا خوانده ام و الا لفظ لا
که بر سر باب کون شکر شود لا
دشان گردد و تفریحی بین دو
حفظ که حفظ کند بود
شده یا بر فعال و کون
یا بر وزن فلان سببی خوانده
فردی

فيلسوف الميه

شده یا بر خدایا که هم

انسان گردد و تنگ بر نسی

ما کلاما اجتہاد و کلاما تفسیر
ما کلاما تفسیر و کلاما اجتہاد

دفاع نعمتجان عالی

و گویا در این شهر گویند و نام قلعه را به قول
ای جان پسر در و بسیاری نام خوان
در این جهان بسیاری بای قلعه است
و گویا در این شهر گویند و نام قلعه را به قول
ای جان پسر در و بسیاری نام خوان
در این جهان بسیاری بای قلعه است

رسد تا جان سپاری کار تنہولی زنی بڑے گئے ۱۲

افضل الله ۱۱ صمغ صمغ است الب با وفا علی ۱۲

برای سرخروئی چون نذار و بسیره یانی

در بندی آنکه با گویند
لفظ مفروض ۱۲

مَنُورِ آسَا بَخَاكُمُ شِسْتَه نَالَوَازِیْنِ عَسَم

کہ از افتادون نان پر سرش افتاد تا دانی

عروض حرم خیانت ۱۲

درین لشکر با غم یا روم با خویش می شنید

نماینده در دکان بقال را خرسنگ و میرانی

ہندی بائبل ۱۲

بانی

نه نقدی هست فی جنسی و فی دلائل بازاری

برای خود فروشی و اکثراً هر روز ویکانه

بیشدیر

درو گرازه رادر خانه خود را انداز خست

در متن شرح از بجای درست ۱۲

مگر بریزه خاش نموده تیز ونداف

چه گوید آهمن سر و از برای رزق آهمن

که غیر از سخت جانی چون نذار و تک و تنهایی

مید کے مہوار

بروی در هم گول چنین زوش که ضرابی

راه مانده و تعلیمات جامع
و ششتری سودا راست کند
خود و ششتری و خود نمائی ای در
بازار نقد و فتنه بیخ نمائند که
دلالت آن کند و بیخ نمائند که
خود نمائی بر روزی آید و بیخ
که مغنی بختی با شرای بود
نقد و فتنه خود داده است
که کسی خود نمائی از غم
بازار و بیخ

[illegible]

دفاع نعمت خان مالی

سینا ازبانی

بهره دوز و در بعضی بن

عصاره گفت اندک اندک

عصاره از قوت کشتی

حکایت بفرم از تیر بره و زغال

کر از شکم مادر بار آورده باشند

دیده و زغال را در دود و طوبی

رنگوت شدن ۲۴ و در بر

علامه بودن علامه پخته بره

بیکه گوشت پخته بره

در کماج بنه اول این

برادر

بیکه گوشت پخته بره

در کماج بنه اول این

برادر

بیکه گوشت پخته بره

در کماج بنه اول این

برادر

بیکه گوشت پخته بره

در کماج بنه اول این

برادر

بیکه گوشت پخته بره

در کماج بنه اول این

برادر

بیکه گوشت پخته بره

در کماج بنه اول این

برادر

بیکه گوشت پخته بره

در کماج بنه اول این

برادر

افسانه دریم بسوی کابل
افسانه بیانی است نقد
نقد مروج و لطف ایراد نقد
روان و جان خام و باطل
مسدود است درین شکر و غلبه
چو بویست گوشت و کباب است
دران نقد جان کنایه از جان
زیر سیم راجع به دوران بودنی
آدمه آب گوشت را در دود و طوبی
دکوله انداز داخل یکی زین

در سیم و در جان کنایه از جان

زیر سیم راجع به دوران بودنی

آدمه آب گوشت را در دود و طوبی

دکوله انداز داخل یکی زین

در سیم و در جان کنایه از جان

زیر سیم راجع به دوران بودنی

آدمه آب گوشت را در دود و طوبی

دکوله انداز داخل یکی زین

در سیم و در جان کنایه از جان

زیر سیم راجع به دوران بودنی

آدمه آب گوشت را در دود و طوبی

دکوله انداز داخل یکی زین

در سیم و در جان کنایه از جان

زیر سیم راجع به دوران بودنی

آدمه آب گوشت را در دود و طوبی

دکوله انداز داخل یکی زین

در سیم و در جان کنایه از جان

زیر سیم راجع به دوران بودنی

آدمه آب گوشت را در دود و طوبی

دکوله انداز داخل یکی زین

در سیم و در جان کنایه از جان

زیر سیم راجع به دوران بودنی

آدمه آب گوشت را در دود و طوبی

دکوله انداز داخل یکی زین

در سیم و در جان کنایه از جان

زیر سیم راجع به دوران بودنی

آدمه آب گوشت را در دود و طوبی

که این نقد روان نیست چون جان جنس ازانی

نه بنید روی زر جام گر آئینه به فروشد

که یک مودر بساطش نیست غیر از چشم حیرانی

ولی پر داشت حامی ز دست کیسه غالی

بنگ باز دو گفت از کجا آرم چنین جانی

غم روزی و علاج آتش دست و پنه میگوید

باین نسبت بود بردار رفتن کار آسانی

ز خامی می پرد سودا چو باور چی نمی یابد

برنج و روغن و سیرو پیاز و مرغ علانی

بگفتا کاغذی کو کاغذی رنگین و پر کار

که پندارم کماج مسخ و از خشنایش افشانی

گداور کشتی کشتول آب به سم نمی یابد

ولی در رختن با آبرویش کرد طوفانی

دو هم طعام بدار شاه و کماج و سیرو پیاز

دو هم طعام بدار شاه و کماج و سیرو پیاز

دو هم طعام بدار شاه و کماج و سیرو پیاز

دو هم طعام بدار شاه و کماج و سیرو پیاز

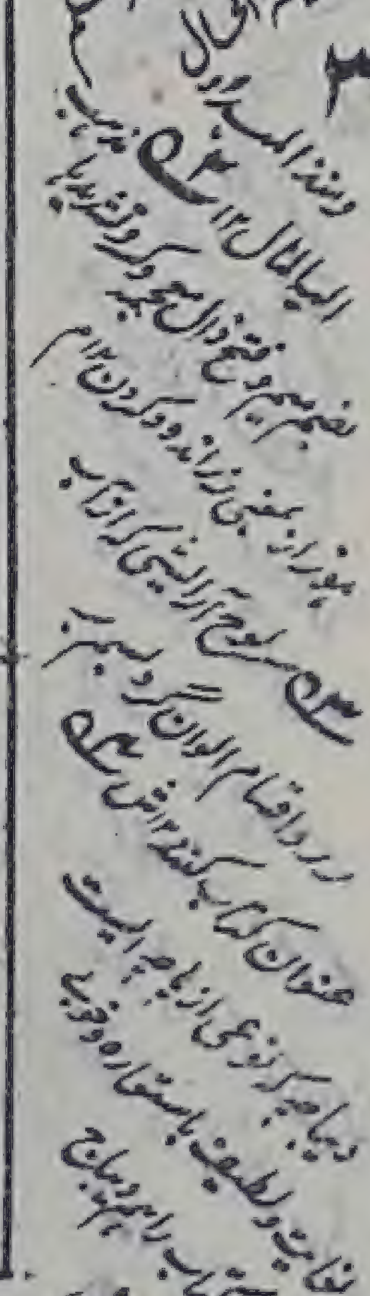
وقال نعمت خان عالی

ز گهر یالی کیے پرسید از روزت چه ماند آیا
 ای از ایام حیات تو ۱۲
 بگفت احوال اگر این ست پری ساعته آتی
 جواب سوال و اینقدر ماند ۱۳
 صد اسے مائی از خانه برخواست پرسیدم
 یا معروف ۱۴
 چه شد گفتند در اینجا نه وارد گشته مہا
 ز جانی غلغلہ شادی شنیدم گفت ہما
 ۱۵
 کہ شخصی دید شب در واقعہ چرا آرد ای تانی
 جواب ۱۶
 کی گفت خداوند بکون نوح پیغمبر
 مشتق از نوح چون اکثر در کرد و زار میماند ۱۷
 بر اسے قلعه کلکندہ کن ایسا و طوفانی
 کیے گفت ای سبب سازیم از عزت یوسف
 بہن بنامی خوش در خواب امشب گنج پنهانی
 کی میگفت ای رحمان بکون موسیٰ عمران
 نام والد آن حضرت ۱۸
 بیار از آسمان گنگبین بامر غبر یانی
 ۱۹
 کی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
 ۲۰

از آنجا که این کتاب در دسترس نیست
از آنجا که این کتاب در دسترس نیست
از آنجا که این کتاب در دسترس نیست

و قال محمد بن
ارو عاده و کار

و تا خبری پس نخواستند
و داده و در بعضی جاها کلام در
وجه وجهی و جهان نیز یافته شد
چنانچه در واقع شش چهارم
شبان که در آن بطریق مزاج
الوا کس را طفل قرار داده
رعایت سلمان آتشکاری
مرع داشته و الله اعلم
بحقیقه الحال



و دریاچه که بنام
و سفینه که در آن است

سند ایشان حاصل شد
صبح دیباچه تکرار داده و طلوع
طریقیه اسرار کرم قدرت
صداقت تئالی حاصل آنکه صبح
غروب و بوی شبید ۱۲
جبل نفیج نهر خور و دیوار
صبح ۱۳ ام و کرم حیات
بوی شبید و کرم حیات
جبل نفیج نهر خور و دیوار

دقائق نعمت خالخال

کوهی که اصل دانات

عقل در دود صفت بپزند

آب در شمع لا نشاء الان

آب در شمع لا نشاء الان

آب در شمع لا نشاء الان

آب در شمع لا نشاء الان

آب در شمع لا نشاء الان

آب در شمع لا نشاء الان

آب در شمع لا نشاء الان

آب در شمع لا نشاء الان

آب در شمع لا نشاء الان

نقشه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

کشیده نقاط کواکب را بخط بطلان از نظر انداخت اجرا

حالات از مشیت خالق الکائنات بموجب جهت القلم

بما هو کائن بر مسطر تفتد بر مرسم شد و اجزای

ساعات بمقتضای استعداد مواد و استحقاق ماهیات

بعض لها ما کسبت و علیها ما کسبت منقسم گردید

عالی گوهران پاک طینت یا بر وضو سا خسته گوهر اوقات

غزیرا برشته سحر کشیدند و صاحب جوهران مشتاق زینت

چون جوهر بخوشن فولاد دور آمده ببارگاه خاص و عام دیدند

و بعضی از کار افتادگان از بیم آسیب جگر به مصاحبت

انهای روزگار چار آمیخته و حدت از چار دیوانه خانه خود

بستند و هر یک در گوشه سلامت از و ابتکار این بیت رب اللسان

گرویدند بیت بسکه از بر خور و مردم عکس مطلب دیده ام

مے رهم از آب و از آئینه مینان می شوم

بیان نهایت نظر از ملاقات عشر آتش تیر درن هر دو صورت مراد

آب در شمع لا نشاء الان

خطه خطه که در خطه

خطه خطه که در خطه

در گنجینه جلوه فرج دریا موج خون بهای بهار بخت مرگان جا
 رنگ سبب خنای تماشا نگردد و دید نگاه از جزو میل تو تیار
 تفریح نماید چشمه سار باور نظر از حلقه زره پوشان سرود
 روان نمایان از فرقه بندرق بدوشان نگرستان از فرج
 نیزه دران پیدا مزرع کو کنار از صفت گرد بر تاران هویدا
 لاله بر روی بهم ریخته از سپهر خون آلود ز خیان شکوفه بر سر
 بکدر گیر افتاده یعنی چشم باز مانده کشندگان سوسن ارسنی که دنیا بدید
 کشیده است قطره های شبنم که می درخشد اشکها بر رخ
 دودیده بلبلان بنزار دستان و مبدم در آواز از لوت و نغمه
 عمده لیسان خوش الحان هر سودر پرواز با نهایی سیر آهنگ
 پیشکاران باغ قضاثرهای رسیده را در فکر چیدن اندیشی سر
 و شاخهای بی برگ را در کار بریدن یعنی دست و پا سنبستان
 شعله اندادان را از دریای لشکر موج و حیا بشش سیه شمشیر

دقایق نعمتخانه عالی

مخفی از انظار و باغستان
مخفی از انظار و باغستان

در گنجینه جلوه فرج دریا موج خون بهای بهار بخت مرگان جا

ز خیمان افتاده از کارگاه
ز خیمان افتاده از کارگاه

رنگ سبب خنای تماشا نگردد و دید نگاه از جزو میل تو تیار

تفریح نماید چشمه سار باور نظر از حلقه زره پوشان سرود

روان نمایان از فرقه بندرق بدوشان نگرستان از فرج

نیزه دران پیدا مزرع کو کنار از صفت گرد بر تاران هویدا

لاله بر روی بهم ریخته از سپهر خون آلود ز خیان شکوفه بر سر

بکدر گیر افتاده یعنی چشم باز مانده کشندگان سوسن ارسنی که دنیا بدید

کشیده است قطره های شبنم که می درخشد اشکها بر رخ

دودیده بلبلان بنزار دستان و مبدم در آواز از لوت و نغمه

عمده لیسان خوش الحان هر سودر پرواز با نهایی سیر آهنگ

پیشکاران باغ قضاثرهای رسیده را در فکر چیدن اندیشی سر

و شاخهای بی برگ را در کار بریدن یعنی دست و پا سنبستان

شعله اندادان را از دریای لشکر موج و حیا بشش سیه شمشیر

شعله اندادان را از دریای لشکر موج و حیا بشش سیه شمشیر

بظان چو برون پالت و کلبه ای که
 بظان چو برون پالت و کلبه ای که
 بظان چو برون پالت و کلبه ای که
 بظان چو برون پالت و کلبه ای که

لعل
لفظ ازین باب معروف
و مجهول مراد بیان خوانند
یعنی جان نثار خان آتش با
دیو سوخته بود با آنکه در حقت
جان نثار خان از دست زمانه
سوی کل می یافت اکنون از شیخ
مقدمات ۱۲ است و خلک سب
از کل می علاج زخم آن مقابل
تر نیست و خلک نیست
که زخم زده بود لیکن مردم را
بسیار است

نیست مگر صفت مشکین خان و سوخته از دست روزگار نه الارش

جان نثار خان ناری ز خیمه زار لشکر زنانه همه بخشگنده باروت
لطف مقوس و سحر غنیمت ناری که صحنی را از ترغیر نباشد
با صلاح آمد بان خور و گران را شکستی و راجحان میدانیست همه به بخت
اروت و درست شد جوانان به بازی مشغول گاهی به بخت از صد

گاه‌های بر زمین می‌غلطند لیکن در حالت نزع لب‌های خندان

افزودن و خم شمشیر یاران و کجپ چاغر یعنی پیکانهای تیر صاحب طبعان
 دوزخ با فیه بصیبت کرده صحبت شمع میدارند با فیه سفید

و اگر ده قصیده حسابیه میخواند شرطیه اش اینک تا گذشت

نشود دیگر نه و هم صراف باطن بجک کشود و نشود

نظامه می شنوایند معنی شاه به پیش آنکه بعد از این داوستاند

لغم نوکران غزلی می سرانید مستزادش چنین که بگو کون مرتے

کهاران تر جمیع بندی سرگروه اند سر بندش این کرا

قرض خوان قطعه تقاضا میگویند و جاگیر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

مزار خاندان دیندار و پناه خواہد
چون آب بر سر طغیان

[illegible]

جای فرود آمدن آک **۱۱** کوه فرزند
پایر مدبر از این آب کج
مانند آتش است بر آب کج
آنها فقط صبح بود و زنی بد
فردست فرساده و نوحه
ع غراب غم غم غم
نخنه کنی هم شش
شیر کج کج کج
کدام صابون
مثل شافق
شیر کج کج کج

وَقَالَ لَمُحَمَّدٍ لَمَّا

دستور

وایک بار

دانشگاه تهران

فی کتب

لغة اللغات

دویم برای مقابله

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فوقانی شریعتی

بدولہ کی ۲۰

تاج محل

۵۱

امام

مجلس

منه

پیش

تاریخ

مدرسہ اسلامیہ

۱۰۰

کتابخانه عمومی

وہی ہے جو

شماره ۱۰۰

پنج گنج

مجلس

گویند او دوید و پس توپ شدند

استغفر الله من غلط است آرمینان نبود

طلب آمرزش کشف خفا را در مقام برابرت گویید

او حاجت دویدن و پنهان شدن ندارد

کمز ابتدای معبر که خود در میان نبود

بالفتح جاسع ١٢

یک میل راه بود از و تا به فوج شاه

گرمزه میکشید که چیزی عیان نبود

لیکن شاید از اسرار انصاف در گذشت

داریم چون دلیل برین کو جان نبود

۱۲

نزدیک تو پرفت و نمود از صدگان

ما را این گویا و ضعیف این گمان نبود

مرزا خان مذکور ۱۳۱۱

لہذا حضرت خدو کشورستان بہ جائزہ این کار نمایان

ازین که کما که جرات کرده اند بزرگوارند و بزرگوارند و بزرگوارند
شرف می رسد و شرف می رسد و شرف می رسد

سیرت جانی چاک ساس
مها بنیم تو زمین
سپید فیض
سنا ز جود و کرم
وینقی ارب
و بار و
وینقی ارب
و بار و

که میانه پر و لیست از دمام مورچون جام

[illegible]

...باز ببال و شادمانی و بوی خوش و ...
...از این خبر و که در ...
...نشدند بلکه در ...
...رفت و ...

جانبی که در آنجا

و قانع نقیض اولی

گفتند که اینها
از زمین آمده اند

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

از زمین سوخته
گفتند که اینها
از زمین سوخته

جسم پر از باد بود و در دام در کنار دمد به چو زنجیر بود

خم افتاده و قتی که شیاطین لائس شال قوس قزح

داتره کشیدند او نیز دست به تیر و کمان برد اما دست برودنا

ای گرو شدند ۱۲ دیده بسان کمان برگشت و گوشه گرفت بنوعیکه پے نبردند

بیت

خواهی که از کشاکش دم شو خلاص باید خلق گوشه بسان کمان گرفت

از انجا بجانب سیه عزت خان گرم عنان شده رسیدند از این

تیغ و سنگ دل چندان آتش فتنه حسبت کرد و او از و مار حصار

بر آمد خان مذکور قرار بر قرار اختیار نموده کوحه سلامت

را اسبها مسخره پیدا شد قنار از زمین آن نو کند

از باران گل شده بود لا جرم از آن لای نایه سیر و اندک

چون نقش قدم پایی بند گردید و آن بجه و پایان سیر و نقش

رسیده می پرا زده خود مستند که از مرزین جدا کنند افتخار

عزت خان مشدند شتاب نمود و

ای کمان بر زمین نهادند و

ای کمان بر زمین نهادند و

باغبان عمارت
رواس منصفان

با صد و دو سال نقین
که باقی مسجد و زندگانی

نصبت و ادا اندر
طایفان قلعه گان

۱۲ شمس
عبد و بنین گذشتن

از آجا و عابدان
بجای ما بر گذرند

۱۳ شمس
سازگار و بیخ

۱۴ شمس
در بنیاد و کاشی

۱۵ شمس
در بنیاد و کاشی

۱۶ شمس
در بنیاد و کاشی

۱۷ شمس
در بنیاد و کاشی

۱۸ شمس
در بنیاد و کاشی

۱۹ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۰ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۱ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۲ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۳ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۴ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۵ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۶ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۷ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۸ شمس
در بنیاد و کاشی

۲۹ شمس
در بنیاد و کاشی

و اینم در زمانه علم و آدب نماید
 نا دیده شوق حبش ما شرم و حیا چه کردند
 بر دند خود بجائے کردند سبب بلائی
 آخر صریح گویند تا در کجا چه کردند
 چون خبر وحشت اثر ببارگاه فلک است باده رسیده حفت
 خلافت منزلت پیر مرشد جهانیان موسس بنیان امن امان
 از کیفیت خان بها و رفیر و جنگ استفسار فرمودند و عرض
 جاب ستطاب گردید که خان منظم البه در مسجدی که بایر و ده
 سالی و قلعه است با بهادران دیگر بموجب آلتی که اخذ
 مسجد اضرار آن شسته بسبب طعیان میل بران طاعون
 نمیتواند ناخست و کشتی که واسطه عبور غازیان مرتب شده بود
 از تنگ نظری حباب و ارباب و قارقه کمان بر زور سوج عا بر این
 و بلا سخت از بعضی بحر غضب سلطانی تموج ننگ قمر جهان بانه

۱۰۰ شمس
در بنیاد و کاشی

وَمَعَ نَفْسِنَا نَفَالِي

خط است. خجسته خجسته
خط است. خجسته خجسته

دوستوں و عزیزوں کے

القاسموس ۱۳۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

علی بن خلیفہ

کتاب گردان نفاذ

...

لاشکرت و ستایش

و من سحر و جادو

از کتب و اسناد

12 12 12

18 18

12 12

12 12 12

11 11

دکتر دینار

سند دینا عالمی

آب

سخانه باینداد

هو

المذمومين

مجلس

استاد امارت

نقطه عطفی
و احیاء

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ

نقطه جابجایی

بسم الله الرحمن الرحيم

وہاں سے روک دیا اور

...

[illegible]

متحرک شد و فرمان قضا جریان صدا گرفت که سرداران دیگر

یا فوجی لب تشنه جدال قتال نیرو اقبال کوه شال انزاب
ای محض لب الظاهر ب سکر دند ۱۲ خون ۱۲

بلند و بنای مہر آفتاب بر ویانرا آب کے مانند حیات خان
۵۰ ۵۱

غرق آسین بھی جو چرکنارہ آت دھندلے افسانہ دریا و گردن ۵۶

بر حکم فشرده از لب آب گامی فتنه در کام نهنگ اجل جا گرفتند

و اندی که نشان دوار بر فراز مانند مد از گلوله توپ بساحل بحر زنگنه
توقف اندک ۱۲

رسیدند و اکثر فیلیانان با کجاک برگشته بختی موافقت و

مرا فقت فیلان مقتول و دند حیات خان چون آب رتبه قهر

کرده به نحو اسکالمش کفیت فعلت بک یا صواب الفیل
آیا ندیدی چگونه کرده به رو نگار تو چنانچه از دوان کبیل بینی و بر سر نهاد

رطب اللسان گردیده بجز صاقد سق اعلى رسانید که گذشتن از

ابن سبکس ابی بکر دسی عصا سے موسیٰ نذر دیکھ کر اب ہر گز

در ابتدا به سینه روح که این بنده کوخوار بیدرد و آسودگی میسر دارد آن

[illegible]

...

وَمَا تُنْفِخُ نَفْخَاتِهِ

[illegible]

فوت با نجات

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

۴۴

از این کتاب

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۹

اسکان سلطان احمد

مجلس شورای اسلامی

د افغانستان د پوهنې او کلتور وزارت

شاهزاده سلطان
سلطان

٥٩

درگاه شریف

ادف ۲۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

2000

جلادت دستگاها با فوج و سپاه تمام و چشم بر آه بودند که کلاه
آب کم شود از اینجا گذشته صفحہ میدا نرا از نقوش مستطیلان
نقشہ گان بشویند اما ثلثی از شب گذشته شدت بصولت
سوم حصہ ۱۲ سخن ۱۲
سبیل خیرت آب تلافی نشد آن خیال بطلان انساب
بجای نمود ۱۲
که نقشہ بود بر آب گسار بقصدہ بحسبہ الظمان ماء
جون سربانی سے کہ چند آرد انرا آتشہ آب ۱۲
و قوی پیدا نکرد قریب نصف شب یکم خالق عناصر و فلک
جمع عنصر آذر
و انکس ضا ابلعی ماء ک بیالم فاک سیدہ اعوم و مروان ادا
لے زمین خود بر آب خود را ۱۲ سیدہ
بشر و مشور نمونہ و قاس التور و یوید اگر دید ازین ۱۵ کہ در حکمت
گذشتن ۱۲
سیدہ الخمام مغموان ناکام حرکت لغور ا دور از کار بی
نیکام دیدند بمضمون الکود احمد سر زبان مشدہ از رو
باز گذشتن نیکو ترست ۱۲
حسن تدبیر اصابت اے دانش پذیر معاد و ت نموده بجانها
رسیدن ثواب گفتن ۱۲ ام
خویش سیدندارے ظلو مان جہول و زیادہ روان فضول
تعلیمیان
کامیاب مقصد و مامل شدہ کو چہاے

در زمان بنو زید
این آب و کلج احسن است
۱۳۳۰ جیشد آب از نوز
این نوز سواد از سنگ کوف
رضی الله عنهما در این ن
بیمار و نوز از نوز
رسیده بود و نوز از نوز
و نوز از نوز از نوز
نوز از نوز از نوز

وقائع ثمتمها نهار

نقطہ نظر

درمانی انقباض ریه و سرفه کردن بکشد و در آنجا دهر بانی و چشم ۱۳
 ۵ پیوسته بر فتح بلبلت و ماده کلام که تا بل هو و در
 کمن در اصل معنی نیست شبیه داده اند ماده بلبلت در معنی کتب بنظر در آمده که تلفظ نونا^{۱۲}

معاونت و همکاری
معاونت و همکاری
معاونت و همکاری

در حق نشان موجب سلامت
که خطایه عمارت

افشا و غور درین صورت

از افواج شباب باشند گریه
مقتدره دارند

از انست که بسیار است
مخزون عین نقی

۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام
موسى عليه السلام
موسى عليه السلام

جمع لوا با کسر و المکسر
خبر ۱۲ اصل علمای بزرگ

خود را در این
مجلس
دوستان
مجلس

باعتقود بیاد و دستان
سکینه

وہی ہے جو کہ

دارد که رسیدن عمارت
از قفسه

[illegible]

سلامت سر کو بی سلامت ساختہ اند سیبہ و مرملہ و دلدردہ آنچہ

در کار قلع و گری متعبد بود از خیر ارتفاع انداخته الویه استقامت
ای بر سر بیکار شد ۱۲۵

و اعلام استقرار بر افراخته در مکانیک ششماه قبل از این اذیت
جمع علم ۱۲

ووصول غازيان نصرت شوار و آغاز تہ تیغ حصار از ان جا
رسیدن ۱۲ قصہ ۱۲

شده بود دشمنان بدو تشکامی نشسته اند و بجلوله توها کالان
موضوف ۱۱

رعد صدای برق شعله صاعقه نشان که از همه برج تا مکان
ازین هر سه صفت بود صفت تو پیاست ۱۲ مانند ۱۲

مصیبت بنیان پیرید راه افواج قاهره لبته مصیبت
بنیاد

کرایار که بگذارد و قدم پیش بجا این شد مالک و المملکت

فوالغیظ والکبریا والجبوت بر شمع از دریا^{۵۶} قنر
دعالم فرشتگان صاحب بزرگی عالم علوی و مقام تجلی صفات ۱۲

دعالم فرستگان صاحب بزرگی عالم علوی و مقام بجلی صفات ۱۲
این مجده طوفان صنعت و به ملو از تجلی مهر افست چندین شعله

سطوت و روحیت مادیة لطیف و غریب نکتہ بود از
یکتا ۱۲ اصل ۱۲

یکتائی ۱۲ اصل ۱۳
اسرار الہی و اتحاد بیہولائی راحت و تعب

ششمه نمود از حکمت نامتناهی همان یک
بہنختین بر رخ و ماندگی خدا

بجایین برغ و ماندگے

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

باران است که جمعه را بوجوب و جعلنا من الماء
 کل شئی حی آبی بر روی کار آمد و هر قطره گوهر مقصود
 و طائفه را به مقتضای قاع و قنا هم و البی
 معما چندان آبی شد که دست از حیات
 شستند

ایات	تفسیر
کسی در مقام اقبال و اقبال بفتح کسرین گنجی بخش گردان یکجای راسخات با تو فین و مسان مراد قلعه گیان ۱۲ راقی	بغیر از قدرت حق نیست تمنا که پیش آن تو سرافرازی سراغ از که بستر و نونا کامی نونا کام قبول خاص درگاه الهی شاید یافتن خواجه نوا به
ز به خفاش نشی که این کس از لعلان آفتاب کریمه بضم شین ۱۲ و من لم یحجل الله له نور انما له من و کسکه نگر آمده است خدا در روشنی پس نیست نور چشم پوشیده و رقصه اورا در روشنی	ز به خفاش نشی که این کس از لعلان آفتاب کریمه بضم شین ۱۲ و من لم یحجل الله له نور انما له من و کسکه نگر آمده است خدا در روشنی پس نیست نور چشم پوشیده و رقصه اورا در روشنی

وقال محمد بن النعمان

۱- اصل مال که از آن گرفته
 در حبس بیرون دو سبب در آن
 نسبت دنیا و رتبه و زود
 نیستی هر حال پیش رفو و جاوش
 می رود و در کسب و دنیا
 از آن سود و منفعت کار و زود
 است که از حبس بیرون بیرون
 است که از حبس بیرون بیرون
 است که از حبس بیرون بیرون
 است که از حبس بیرون بیرون

در صورت آوردن
که باین دینا سرور و نصیب
سوم شده و اگر کسی بخواهد
بعد از نصیب از دست ببرد
نصیب او ببرد و بپای
نصیب او ببرد و بپای

در وقت انصاف حکم عظم داده و یا
در وقت عدل انصاف قهر و
در وقت انصاف عدل قهر و
در وقت عدل انصاف قهر و

سبب عدم اطلاع
ای در شهرهای ایران
مستطابق سبب بود

۱۳۱

ایمان و پشیمان است

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

شده و در سال ۱۳۸۵

حق تعالیٰ تعالیٰ

از شش ماهه تا یک ساله

سید محمد علی

۴۴۱

دری آورند و در کمالاتش بجهت اذانتها را حاصل می بود با ما در کفرنا و دیدار راه را بطلع و مکرر **ت** در دو اصل است اینها تا تواتر الی سر فوج است ۱۲

نصاب مشغول و مرافق الحال اند هر چه مضبوط در آمده مرقوم میشود
بیم اسوده تن ۱۲ که بفتح و تکا بد اشتن ۱۵

قطر

در بحر خفیف شاعری کن	مفعول مفاعیلن فاعولن
----------------------	----------------------

سرفوج چو شد اسیر کیفیت
از علم لغت هر آنچه بدیاد

فی الحال بود عروج طالع
دریجا پور عشرم داد

دہلی رہو بخت باشد
اور دلبو کے حیدر آباد

دوم ندیمان بود شیمان
مثل چو سن طولی ناستاد
بفتح ۱۲ اگر

قیمت چه ملا به پیشم آمد
عقدست گره بکارم افتاد

این و بر سرست و چشم هم
این طرز ملا و اگر مبینا
نقش این طور ملا و اگر مبینا
نقش این طور ملا و اگر مبینا

در دوا جمع است
ریخته ۱۲ دونه شدن ۱۲ ص
سکه بهت

۱۳. آمه که داز سر اے تو دلد دوداگر دانیدن

ماکاش بدرو را سے گاہ

نزدیک ایام جمعه دوازدهم آذرماه پس از اعیان

از خود دارم که مادر

قانع نعمتانی عالی
 در آن برج آفرید
 پس قضا که کرد در مقام
 صادق آمد در آن ملک
 که نسیم بنام داشت
 دیگران آن نسیم را
 نکرده اند
 نوع دو خنجر بیست
 که حکم الحاصل بنا شد
 اب ۵۹ لفظ کلام
 شاعری گوید
 چنان که
 ۶۹
 در آن زمان
 انقباض و بعضی گفته اند
 گرفتن تمام آن انقباض
 گرفتن بعضی از آن
 است حاصل که یکبار
 در آن که رفت و رسید
 هیچ را اولی دیده اند
 از باغستان ولی قلعه
 اند و از خون در
 عمارت شای زار
 نانی به کار
 حال خود را
 عمل در آن
 امادینت شاد
 دقت به نسبت
 از دون خالی
 نیست
 کوهی از غلغله
 باران آفتاب
 بقدر اجاد

مانند بلال قالبی کرده غافل از یکد نحوست تحت الشعاع
 شعله نقب را به نظر آورده بمحض سوادت اختر چنان
 احتران در نمی آیند که مبادا حیل و ارض که حجاب خورشید
 آتش خوابد شد ماه بیکر ایشان از بخشش ^{بسیار} مرگ از نور حیات
 عاری سازد هنوز سایه زمین نقاب آفتاب بود که بستیاری
 کند و پامردی زرد بان بسی و اجتهاد بی پایان جمعی و نشان را
 بجای دشمنان فرستاد و زبان حال بفسیر آیه الا خلا
 یوم صعد بعضهم بعضا عدو و رکشا و سبحان شد طمع خام
 که شمع بنام او شود و بختی بکار برده دیگر از خبر نکرد و خود رفت
 خبردار شد که همه سوختند و منفکیمان مرحله که در آن
 زمان به صیغه التویم ^{خواب} اخ الموت عمقه اخوت با غفلت
 بسته بودند بر سیدین سنگهای گران خواب نشان
 سنگین شد چندانکه خدا بر دوازده شمار آن جسماء مرجم
 آواز بر خاستند

کوهی از غلغله
 باران آفتاب
 بقدر اجاد
 از دون خالی
 نیست
 عمارت شای زار
 نانی به کار
 حال خود را
 عمل در آن
 امادینت شاد
 دقت به نسبت
 از دون خالی
 نیست
 کوهی از غلغله
 باران آفتاب
 بقدر اجاد

و خاشاک خلک بیان است
 که در میان کور رازان هیچ
 باقی نمانده و زنده بودند
 هیچ بود و چون در جنگ با
 تمام قتل گریان و درشتی
 باز آرد و در پیش ملک
 بیست و نه خادان و جان
 نفس در هیچ و بلا و در کار
 و قانع نعمت آن مالی

و رفت و سبب چاک و دل
 ابدی انداختن و در آن
 از دوران آن است و مکان
 نشستن براداران و در
 است و نیز که میانه از
 از غیر و جنگ غازی که
 بهادر و غلبه آنست و در
 منفع توین که لا ینفک
 جمع حاصل کلام آنست
 چون بعد از آن
 که از آمدند و پندار
 همه کرده اند و در
 خاص بهادران است
 منزل گریه و غازی
 خان را دوری و در
 بهار رسیدن و غازی
 الغور بخارا که با دران
 در وقت بهار ماه به
 آورده بود و در
 خود آورده و در
 العافیه و در
 در شهر گاه به
 در است و در
 از آن است و در
 شده ۱۲

آن خس و خاشاک را که سواران مغفرت نشان بپا
 مرکب رفته رفته بودند باز آورد چون دانستند که مرحله دران ^{حل}
 اقامت ابدی در مکانیکه مخصوص نشستن بهادران بودند انداخته
 و فیروز جنگ را بعد از آن که مابعد مرحله است باز دانستند
 مردودان فی الحال مرکب انگیز شده دران موضع مخصوص ^{بهم} خول
 کردند بهادر و وقتی خبردار شدند که باز نشسته گاه به تصرف عاصیان
 غاصبان در آمد با فوجی عظیم رفت که به خیر اند آن
 سوختن بنیاد شروع بزدن کردند گاه به حمله می آوردند
 گاهی آتش بازی بکار می بردند ازین آورد و برد
 مجال مدافعت نماند و مردم پس از پیش رفتن آبی شدند
 درین هنگامه عدد مقتولان به شمار حشر گاه موافق
 افتاد بعد از رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعله کشید
 بحکم اشرف اعلی سوار می خاصه ماده گردید نقباء عساکر فیروزی ^{جمع}

از آن است و در
 شده ۱۲

باز آنکه در این صفت فایده
ما که آن را به نفع و سود
است و در هر دو مورد
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود

از این صفت فایده
ما که آن را به نفع و سود
است و در هر دو مورد
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود

و آنکه در این صفت
ما که آن را به نفع و سود
است و در هر دو مورد
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود

سلطان باران چتر بر سر داشته و علم گرد باد افروخته کوس
رعد نواخته و تاج الماس نگار برق بر فرق گذاشته قطره
زنان از گرد راه رسیده غالباً آن همزه خنک و پر باد سبک
بجنگ قلعه گیان آمده بود زیرا که مرتفع صورت کار آن
همه عیان اصلاً از اختلال محسوسه و نقوش اعمال
از صفحات آمال اینجا مطلقاً شسته گردید اینها و میشدند
و آنها چیره سر گویا بر و باران از دود توپ و تفنگ قلعه داران
متکون شده بود که اینهمه بکارشان آمد و در خانه که مابین محسوسه
همایون و حصار بود نرسد عمیق شد و فوج بهادر و فرزند جنگ
بهادر را مانع از طی طسریق باران دران باران
بار دیگر ما و راه انهر شدند و دمدمه که مشرف بر حصن
پس شده بود از شدت باران فرو نشست و توپها سبک
بجهت تخریب حصار بسی بسیار و را بخار رسیده بود و تصرف

و آنکه در این صفت
ما که آن را به نفع و سود
است و در هر دو مورد
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود
نفسه می برد و در هر دو
چیز به نفع و سود

و قانع نعمت خان

ساخته ۱۲ نوپای را بجای آن
چون زده آن
بلا به پیکار آن
بلا به دلاویزی آن
افراد بعضی از آن
همه بدست نیکان
کلان لشکرشای
مهر نوپای

در مقام سخن نویسی می رسد
مردود که عبارت از تعلیمات
پس کیفیت دارد ۱۲ شش
قنات با هم می کشی ۱۱
بر بردن بر چوب است
و نیز سکه خانه بیان پوشند
و پادمان از آن آویزند
عساری و گلوله

مختصان پیوست آنچه تو استند به قلعه بردند و آنچه نه
تو استند برد جا نجا انداختند و میخ زده باطل ساختند و بد
مردود میخ زدن را نمی گذارند و اکثر بعل می آرند و همین قدر
قنات قلب اکتفا نکردند و در عین باران و طوفان چوبها
کلان و تیرها گران با جواهرهای کبیه های خاکدان که به
مشقت بیکران در خندق انداخته شده بود و پراشتند و رخنه
دیوار را که از پریدن برهما بهر سیده بود با آنها نپاشتند و زبان
حال میگفتند مع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه و دو کار از خاک
شدن خندق و لها بر شد و از پریدن رخنه دیوار و رخنه کار خالی اگر
چه مردان عرصه آذر نگاه بر رفتن وقت از دست داشتند که خای دست
پای امیدنگی ندارد و قطع نظر از بد عاید کند که سر نه نظار رنهی نمی بخشد
الغنائی خم شانه زلف خاطر پشیمان نیست و رنگهای سفید شده آئینه صورت
چهره نیست اما حکم والا گوشتواره شمع قبول شد که بار استگی تمام در جلوه گاه

نوپا ۱۲
ای نعلبکیان چوب با هم می کشی
مردم شاه خندق را بر سر راه
بداشت برزند و رخنه دار هیچ
بدان درست کردند
خالی خندق از کبیه کار
فتح قاصد بران بود و در
رخنه دیوار هیچ شکسته ۱۲
و از این پسندن دل شجاعت و بی
حاصل شدن مردم جانب اله
است و توفیق است برین که
نمی توانی از غم و غصه شسته
و حال تا صبح ۱۲
است از آن کنده و ازین
پیشانی است و نمایی

نوپا

دفاع نفعان مالی
 کجایی طوطی
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن

زنگوله زنجورک زمره میکردونی انبانی انبان لفظ با آنکه شعله
 آوازی نداشت بر همه چربید اما دم کش صاعقه تند بلندی
 گرفته هر دم از واج می افتاد و خارج میزد چند آنکه فیل تاب
 نیاورده چه فیللی که به قیمت چهل هزار روپیه در سواری خا
 شریفه بود از هیبت صدایش بر دو هر که مرگ بیج بهادری
 ندیده چون فیل گوش بین نکرده بود از صدمه آن بانهاسو
 برشته جان بر دو بازی نبرد عطار قضا کیف دان بلاد بگوش
 در آورده هگنان را تکلیف نثار سرشار بازی نیمه و یکی چون
 طور بادلیج خورد وونی الحال از خود رفت دیگری تخم خشتاش شتاب
 تناول کرد اگر چه کفش کم بود اما خوب رسیده قوم را جوت و
 افغان شمع زاده و سادات باره کازینها بیکانه بودند گولی فیل
 از گلوله توپ استعمال کردند برخی از حرارت مزاج احتراز
 کرده لوز پیکان شب را خستیار نمودند کیفها همه گزاشند

دفاع نفعان مالی
 کجایی طوطی
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن
 در بعضی از اینها که از آن

باز

افغان شمع زاده و سادات باره کازینها بیکانه بودند گولی فیل
 از گلوله توپ استعمال کردند برخی از حرارت مزاج احتراز
 کرده لوز پیکان شب را خستیار نمودند کیفها همه گزاشند

د قانع نعمت خانقاهی

۲۱

گر قانع قلعه در سر راه یافت شود

آنها را هم بگیرم تا از مدتی در این

ناکس قلعه بمانند و در این

باشند بعد مغارت رنج اورد

بین در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

در دست است که با برود

محافظت میکرد با شدند یاراه نقب سوم که نیست یافته شود

دیگر حقائق لشکر ظفر پیکر الان کماکان تفاوت همین است که

توجه حضرت میکائیل علیه السلام نسبت سابق کمتر شده و

تفقد حضرت غزائیل علیه السلام پیشتر ر با عی

پیدا است که شد غله ازین لشکر کم

گشتند ز جان سیر تمامی مردم

افتاده زن و مرد و چو خرمن برسم

کیست جو و خایه نخود کس گندم

جوانان و در تلاش معاش بیدل و پیران از فکر معاد غافل

اطفال بازی گوش از نشاء نشاط مدبوش و بخواندن

نصاب در جوش و خروش قطعه که شنید و شد تجریر درآمد

قطعه

مخزن گوهر دل اهل قبول

مقتعل مفتعلن فاعلان

در ادوات قایل خدا داد این بنده است

در پنجشنبه
بدرستی
بدرستی
بدرستی

کشد
سرطان
در آن
در آن

در آن
در آن
در آن
در آن

در آن
در آن
در آن
در آن

در آن
در آن
در آن
در آن

در آن
در آن
در آن
در آن

در آن
در آن
در آن
در آن

قسمت اثناعشری در فلک

حوت حمل عقرب میزان و ثور

جدی و اسد سنبله جوزا و قوس

آتش از خلق برآورد و دود

آبی شان کشته ز باران و بل

خاکی و بادی بهم از اتفاق

بداثر کوکب ازین برجا

رفته کنون از همه سیارگان

ماه ز عقرب غمده پابرون

بست و طریقه شد و تحت الشعاع

بدر طب منخسف از رنج و غم

راس و دنب گشته و در فوج

پیشینه مرغ که خونریزیست

نام سناره که آنرا ترک فلک

و جلا و سیاهی جیغ نامند

و جلا و سیاهی جیغ نامند

و جلا و سیاهی جیغ نامند

و جلا و سیاهی جیغ نامند

و جلا و سیاهی جیغ نامند

ساخت بروج از پی ضیاء شهور

و لو پس آنکه سرطان شد

هر سه بیک عنصری افکنده

کشته باروت ز نزدیک و دور

راه برآز و قه اهل عسبور

وقت یورش چشمیه ساکور

شادی و غم گاه غمگاه سوار

خاصیت فرحت و عیش سوار

مهراسد را نگذار و بزور

لازم ایام سنین و شهور

شمس فرج منکشف از شر و شهور

این شرف و ان ز سعادت نفور

کرد ز مهره برج به قلعه خلور

نام سناره که آنرا ترک فلک

و جلا و سیاهی جیغ نامند

و جلا و سیاهی جیغ نامند

و جلا و سیاهی جیغ نامند

و جلا و سیاهی جیغ نامند

و جلا و سیاهی جیغ نامند

وَقَالِ نِعْمَ فَاعِلِي

[illegible]

و قلوب اشیا ع و اتباع رانشاط متکاثر شامل گشت چنانچه
طبیعت که ملک ملک بدن است در یوم الباقی توجیه بر مجادله مرض
مؤمن می آرد و جمیع قوی و ارواح و اخلاط و اعضاء البسی و جز
مدافعت مرض میگرداند حضرت بادشاه هفت کشور خدیو فلک
سریر خورشید افسر موسس قواعد صاحبقرانی مشید مبار
جها نمائی ثالث ششمین خلافت اقدس دار ثانی اثنین
اذ همما فی الغار خود بذات تقدس آیات باجه اعیان و در
ابدیثات سوار شده متوجه تسخیر قلعه و استیصال ابوالحسن قبیح
صفات گشتند بنام انزوح چاه و جلال بود که جام جم را حلقه
چشم حیرت میساخت و ساغر جمشید را بر نیزه بادیه حسرت
سکیر دکاوس کی چنین صولتی خواب بیند اگر بر آسمان رفته باشد
نمرد و خود را پیشه شمارد اگر خیال آن عظمت به اغش و ایله
آسمان از گردش که چشم کواکب میمالید و زمین از نقش نعل

در کوزه دیوم با جوری یونانی بود
 با نفسم تفری غنیم دیوم
 که بیمار السوی صحت یا بیمار
 کند این لفظ صحت یا بیمار
 ۸۶
 در کوزه دیوم با جوری یونانی بود
 با نفسم تفری غنیم دیوم
 که بیمار السوی صحت یا بیمار
 کند این لفظ صحت یا بیمار
 ۸۶
 در کوزه دیوم با جوری یونانی بود
 با نفسم تفری غنیم دیوم
 که بیمار السوی صحت یا بیمار
 کند این لفظ صحت یا بیمار
 ۸۶

انفاذ و گامی خدای از جویش مانند فیضی از لیل و کمال و حیات و صفت ۱۲

باین
را که آن چهار صفت همیشه زنا
آنکه خیر بدین کرده یعنی نه میوه
رسد هیچ الحاحی در حفظ و بقع
چهار صفت را حفظی تر از داده اند
و بدین را مثل ملک و طبیعت را
نشان بسلطان و دیو با حور و فرشته
و گاهی گاهی بی الحاحی عالمی و گاهی

جای نهم در
مردن صورت از تخت و تخت
که بیان جاه و جلال است
نیکو سید و خدیو و گزین
رزمین که نقش هم سواران
جای سعادت بود بر اختار
چو باده شادان است
ماه و آن در دوازده ایست که
در چهار در ماه و چهار

در این نغمه نغای
در اساطیر کتب
از تصویر این
در موزه
نیزه و عالم نیندردم
که بگردن اسبان نیندردن
چو باده شادان است
جای سعادت بود بر اختار
چو باده شادان است
ماه و آن در دوازده ایست که
در چهار در ماه و چهار
در این نغمه نغای
در اساطیر کتب
از تصویر این
در موزه
نیزه و عالم نیندردم
که بگردن اسبان نیندردن
چو باده شادان است
جای سعادت بود بر اختار
چو باده شادان است
ماه و آن در دوازده ایست که
در چهار در ماه و چهار

مرکب دام بهای سعادت بیافید و اثره چتر باله بدر شده و پرچم
عسل شقه بر خفتگان تحت اثری از صدمه سم سواران
بیدار شدند که اذا بعثر ما فی القبور و ساکنان ملا
اعلی از هم باشند ذلک یوم النشور
عالم بالا ۱۲

منوی

چو ماهی زره پوش گردان موج	در افتاده دریای لشکر موج
ز خود یلان شد حباب اشکا	زمین جمله گردند صفت غبار
چو خورشید رخنده بالا گوه	به توسن نشسته شه پر شکوه
بنوعیکه انجم بود گرد ماه	امیران همه جا بجا دور شاه
ولی همچو غنچه همه سر پیش	ز گل در بهاران سیه بود پیش
ولی چون مصور بر و ساختن	یکه نیزه در دست در تاختن
ولی بود در لرزه مانند سید	یکه بر میان بسته خنجر سید
ولی همچو مد الف محض نقش	یکه در کمان کرده تیر بخش

در این نغمه نغای
در اساطیر کتب
از تصویر این
در موزه
نیزه و عالم نیندردم
که بگردن اسبان نیندردن
چو باده شادان است
جای سعادت بود بر اختار
چو باده شادان است
ماه و آن در دوازده ایست که
در چهار در ماه و چهار

و قانع نعمان عالی
و لفظ اول را
سنگ بطل و سنگ
خبر اندازد
جمع کج کین بعد از این
نشی نامی جمع نامی
بجای جابجا
بر دو حضرت که در آن
نمیاید و حضرت ملاقات
اند و چون در آن
دو تانیست معنی
جایم نامی
لایق تعقیب
۹۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

مشکست و داغ سوزی و حل معارضه که بغیر عمل تحلیل و
تسبیل کشودنی نیست باطل قافیه تنگست و زمین سنگلاخ
لا علاج چون بند ترجمه بجای خود آمدند و ازین سبکی و کوتاهی
همچو بحر تنوی خفیف شدند نظم قصیده فوج از گریز گاه بر هم
خورد و روی مویک با کمال جلد روی از مصرع رسای بآن جا
ببرد و اکثر ردیف هم گیر گشتند و چون قافیه شایگان مورد اعتراض
شدند کلام طیش آمیز که به بسند الیه بهادری مشتعل بر تنافر
اسناد شد بدین ایش که با جمعیت چندین فوج که صیغه
مثنی المجموع است انصراف چگونه رود و نمود و خبر عذر
انگیز چندین صند که در جواب محتوی بر تعقید رسید آنکه حضرت
عدل نمیفرمایند اینجا علتی است غیر از تانیث معنوی نبود
و قضیه انشایه چنین که در آمدن به قلعه پیش از رخه از قبیل
قبل الذکر محال است و فتح که بنی بر حصار است

و قانع نعمان عالی
و لفظ اول را
سنگ بطل و سنگ
خبر اندازد
جمع کج کین بعد از این
نشی نامی جمع نامی
بجای جابجا
بر دو حضرت که در آن
نمیاید و حضرت ملاقات
اند و چون در آن
دو تانیست معنی
جایم نامی
لایق تعقیب
۹۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

در کمال نفی حیات میکنند و آن بشا بهت ما و کنگره بشاکلت
 لا از رفیع بر فراز قلعه نمی بیناید بالا بر آمدن از غامی آید و تقدیم
 مفعول بر فاعل نمی نماید نقیب که چون ضمیر مشتبه بهج
 اجزای متصل شده بود بخذف مضاف یعنی نایابی بار دت
 ناقص گشت و برجی که به سقوط سنگها مثل نون ثقیله
 متصل شده بود از عاده محذوف بتاکید تمام صحیح و
 سالم شد بلکه مضاعف به مجر و نقد به فوج آجا که رسیدن
 لازم است تلافی آن دگوله و حقه از تیر و تفنگ مزید گشته
 بنوعی صرف میگردد که باب فتح یفتح شاذ میشود و ضرب
 یضرب مطر و چون ظاهر شد که نحوی تقدیر درین قلعه که
 تنازع است ابو الحسن را چون فعل اول بنده پهب کو فیان

در کمال نفی حیات میکنند و آن بشا بهت ما و کنگره بشاکلت
 لا از رفیع بر فراز قلعه نمی بیناید بالا بر آمدن از غامی آید و تقدیم
 مفعول بر فاعل نمی نماید نقیب که چون ضمیر مشتبه بهج
 اجزای متصل شده بود بخذف مضاف یعنی نایابی بار دت
 ناقص گشت و برجی که به سقوط سنگها مثل نون ثقیله
 متصل شده بود از عاده محذوف بتاکید تمام صحیح و
 سالم شد بلکه مضاعف به مجر و نقد به فوج آجا که رسیدن
 لازم است تلافی آن دگوله و حقه از تیر و تفنگ مزید گشته
 بنوعی صرف میگردد که باب فتح یفتح شاذ میشود و ضرب
 یضرب مطر و چون ظاهر شد که نحوی تقدیر درین قلعه که
 تنازع است ابو الحسن را چون فعل اول بنده پهب کو فیان

بدون رفیع تو پها که در زیر و زبر چون اعراب نصب کرده اند
 در کمال تقدیر و اشکال عالمی که بر برج و خیل شده اند مجرم
 حقه نفی حیات میکنند و آن بشا بهت ما و کنگره بشاکلت
 لا از رفیع بر فراز قلعه نمی بیناید بالا بر آمدن از غامی آید و تقدیم
 مفعول بر فاعل نمی نماید نقیب که چون ضمیر مشتبه بهج
 اجزای متصل شده بود بخذف مضاف یعنی نایابی بار دت
 ناقص گشت و برجی که به سقوط سنگها مثل نون ثقیله
 متصل شده بود از عاده محذوف بتاکید تمام صحیح و
 سالم شد بلکه مضاعف به مجر و نقد به فوج آجا که رسیدن
 لازم است تلافی آن دگوله و حقه از تیر و تفنگ مزید گشته
 بنوعی صرف میگردد که باب فتح یفتح شاذ میشود و ضرب
 یضرب مطر و چون ظاهر شد که نحوی تقدیر درین قلعه که
 تنازع است ابو الحسن را چون فعل اول بنده پهب کو فیان

در کمال نفی حیات میکنند و آن بشا بهت ما و کنگره بشاکلت
 لا از رفیع بر فراز قلعه نمی بیناید بالا بر آمدن از غامی آید و تقدیم
 مفعول بر فاعل نمی نماید نقیب که چون ضمیر مشتبه بهج
 اجزای متصل شده بود بخذف مضاف یعنی نایابی بار دت
 ناقص گشت و برجی که به سقوط سنگها مثل نون ثقیله
 متصل شده بود از عاده محذوف بتاکید تمام صحیح و
 سالم شد بلکه مضاعف به مجر و نقد به فوج آجا که رسیدن
 لازم است تلافی آن دگوله و حقه از تیر و تفنگ مزید گشته
 بنوعی صرف میگردد که باب فتح یفتح شاذ میشود و ضرب
 یضرب مطر و چون ظاهر شد که نحوی تقدیر درین قلعه که
 تنازع است ابو الحسن را چون فعل اول بنده پهب کو فیان

این با قبول شدن این امر...
مجلسی و اگر کسی را...
زیر آید و ضرورت برای...
بجای آوردن...
نام خود بیان است که صاحب...
در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

عمل داده ماکه فعل ثانی را بعمل آوریم اگر چون کسانی حذف

کسوت وجود اختیار کنیم مذموب بصریان بعد از خرابی بصیر

بچه کار آید لامحاله طریق فرا قبول نموده باب فرار را از رسته

دستیم و مصدر پلاک را مستعدی ما حاصل آن مهاتان میزبان

قضا و ضیوت و ائ بلای موجب اذاعه عینم و اذاعه عینم

برخوان الوان مصیبت و مانده بیفائده محنت حاضر

شدند و به محض نمک چینی از جان سیر شده بحکم اذاعه عینم

فان تشر و از بیم پاشیدند سیلابی اجل بهر یک صلا زمان که

ذوق انکانت انت العربی الکریم و ابدار تیغ همه راندگان

سقا و اما جمیعاً از حق نباید گذشت ضیافت بسامانی بود

طعام پسرانجامی نانهای کلان روغنی بریان از چادرها

نقطه آلودگر ما گرم میرسید و پنجهای کباب زبان به جعفران از

کنار و میان سرکشید با لوده پیکان تیر با شربت شهادت آمیخته

فرا داده و با هم...

در شاه راضی...

شماره و در...

کمی در حاصل...

تو در بر سر...

داشتی باشد...

خیل بصطحات...

مالی و...

در...

شال و...

مهمان و...

افشای و...

کدانی و...

آنگاه و...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

در بیان اول دادگستری و فرام...

۵۰
فصل فی بیان سبب نزول این کتاب

اقبال و از نقل و کلام
 نغمه طغیان
 میزد و اشهدان لاله را که
 از نقد و در ساز نشسته
 آنگاه

بیا از خود شما که در میان
با دلم کرده باشند و از غم با دلم

دعائے نعمت خان عالی
مقام دارالعلوم
بازار امام حسین
کراچی

حلوائی مغزی از کاسه سر فراوان رنجته جان شیرین چون لب
 نوحی از حلوائی با مغز بادام پخته ۱۲ اش
 میرسد نقل بسته مهیا بود و بادام زبان و قتیله بشدت شندی چید
 لوزینه با مرتبه مرتبه تر زبانی گول توپ همه شهید گریه های خسته تمام
 از بخار بود معذرت ۱۲
 گلو سوز از گیاهی آبنان لفظ چه توان گفت که روغن ازان میچکد
 کوفته ریزه گلوله تفنگ راکی وصف توان کرد لذتش بمنز قلم میرسد جا
 سفره میدان سراپا مجلس کشیده بود کله پاچه برود هم افتاده و قتیله
 سراپا کمال کاسه سم ستوران میشد زیر کاسه نیم کاسه نماده ما محبت
 نیزه بسیار راست مزه بغرای ساجه خیلی درست چاشنی غرض که
 خوب آشتی بخت بودند بهادران چون دیدند که معامله قروتی شد
 و شله برگشت همچو لنگ بره بر لنگ زده سر مالیدند اما هر کدام
 شد گشتن یعنی رجم شدن ۱۲ شب
 دوران صدای عام زله زخمی بست و فیروز جنگ باب یگیان دست
 پس خورده ۱۲
 از جان شست اول چنین خبر رسید در عرصه و ناکه کاتب قضا
 بر کلک بان و خامه نیزه و قلم تفنگ سطح میدان را صفحه مشق ساخت

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وای که نعمت خان عالی
 در محل قباد و ملا در کزنون در هر
 مناسب مقام است که بهادر مذکور
 و تفضیل از کزنون در خانه
 منقول از افغانه بودند
 افغان شاهی که یکبار
 غازی الدین خان بهادر
 با عفا موصوفه خانم و اولاد بهادر
 مشایرت حروف مذکور

پاره کرده شده در کزنون
 که دست دانه افغانه چون عفا
 افغان شاهی از عفا جدا شده بود
 آنرا با حروف منقطه تشبیه
 داده و نون فکاه در وسط
 واضح است آنرا از کزنون
 کرده و لایق لطف می شود
 اما از بد نفس زنده و نبرد
 توفیق

۹۴

غازی الدین خان
 بهادر و لطف خوب
 آن است که رسیدن به خوب
 و زنده نباشد کاری زنده انداد
 او قابل جوین است در این
 بآنت که تیر اول این قدر در قاف
 خان بهادر حبیب که نباشد و بار
 اندکی فزاید از اشاره به یوی است
 کاری شدن نیز تیرانی نسبت
 کار که بود و ش ۵۵ و ۵۵ و ۵۵

چند آنکه در تحریر نیکند شش قامت و دانه رود و مدبر و نقطه
 مروت بای معکوس مینی و بای لب صدا چشم و قاف گوش و سین و
 و اعراب مزگان و تشدید پنجه و جزم ناف بروی یک دیگر انداخته
 بهادر نیز در آن حروف منقطه افتاده مدتی است که از عین
 ضعف چشم نکشاده مینا بد که چون مرکز نون در فار قفا مانده اما
 آخر ظاهر شدن که آن شاه بیت و یوان مردانگی را دور میرساند
 قافیه بر قفا رسیده اما خوب شد آن بد نفسی که دستش باید برید
 خوب کاری نزد یکبار بند کرده و بار دیگر اندک فرو کرده
 خدای غرور جل بهادر را از سلمه متی نگا بهادر و هیچ آفت
 و مخالفت بد شمنانش نرسد که کشا میده گره کاوست وزیر و بالا
 زنده اغیار اکنون سواری یورش موقوف بر شفا
 دوست و اجابت حکیم علی الاطلاق مصروف بر دعای او
 ای زود بر خیزد که بکارش گیرند و عنقریب لغز شود تا همه سوار شوند

فقره از انبست ظاهر عفا و تیرانی
 اول که بود و ش ۵۵ و ۵۵ و ۵۵
 خان بهادر را ملک سازد
 که اندک سلامت بر تیر
 ماند ملک شد در افغان
 قتلکلیان و طبع مجاوره
 در دمانست به خان مدح
 ۵۵ ملود از اغیار و بار
 خان بهادر از افغان و بار
 راجه سال به بالا و تیرانی
 منتو

و قانع نعمت خدای تعالی
 و در آموختن آن بلاد به تصرف
 سلطان مغان و غنم شکار
 در آن نفع دل میکارند علاج
 دافع دهن و دم شان نیست
 که هر که بپرسد ملک کیست
 باید گفت که ملک کیست
 دستور پادشاه خداست
 که ملک را از آن خود ندارد
 بستماع رسیده که در دود
 شاه روم نصیب صد بار
 همین آیه که در
 ۹۸

تلقین نمود که الیوم اکملت لکم دینکم و فی صورت
 محض اینکه قلعه از و باشد چه میشود مگر آنقدر که بعضی بخیر امری و
 خاطر باشد علاج اینکه هر کس پرسد لکن الملك الیوم باید گفت
 لله الواحد القهار دیگر حقائق لشکر نصرت بیکر الان کما کان
 در تماشای امور معاش خوشدل و پیران از منکر معاد غافل
 اطفال بخواندن نصاب شافل و نچ مشنیده شد انیت
 و الله اعلم بالصواب

فَاعْلَمْ أَن مَفَاعِلُنْ فَعْلَات	کرد و بحر خفیف را اثبات
بِمِمْ وَاسْمِیدِ هِرْدِ وَ خَوْفِ رَجَا	فی در است و علی برو کم چند
مِنْ وَ عَنِ اِزَالِی وَ حَتِّی تَا	اول و آخر پورشش دیدم
اِنْمَا بِمِمْ حِشْمَا هِرْجَا	کشته بر روی بیکر افتاد
فَوْجِ بَکْرِ غِیْثِ حِمْلَهْ مِثْرَا پَا	فایس و قبل پیش بعدشش
مَآوِجِ حِیْثِ مِّنْ کِهْ وَ سَمِ پَا	همه خود را ز هول گم کردند

بیاواز مکتب
 میخواند و در مکتب هرگاه
 شادی و خوشی میبایست اعلان
 امری بسیار از خط و امضا
 که ملک خداست و حکم پادشاه
 و از این سوال رجوع بایستی
 عدم حصول هیچ رخاوت و سلطان
 است که با وقوع هیچ عمل
 ازاده میکنند اسلحه
 نه در عمل برای طریقت آید و

و قانع نعمت خدای تعالی
 و در آموختن آن بلاد به تصرف
 سلطان مغان و غنم شکار
 در آن نفع دل میکارند علاج
 دافع دهن و دم شان نیست
 که هر که بپرسد ملک کیست
 باید گفت که ملک کیست
 دستور پادشاه خداست
 که ملک را از آن خود ندارد
 بستماع رسیده که در دود
 شاه روم نصیب صد بار
 همین آیه که در
 ۹۸

مستطاب و اما فصل است مستطاب
مستطاب و اما فصل است مستطاب
مستطاب و اما فصل است مستطاب
مستطاب و اما فصل است مستطاب

و کرم غیر مستحق
 اسم اشاره برای اوصاف
 خلاصه آنکه شما و این کسان
 خفیف و ذلیل و در خفا
 غنچه است که نتایج آری که
 زبان که دنیا و آخرت
 بیکدیگر گره خورده زبان
 غرض ازین آنکه اینجا
 غیر نقصان نماند و در اینجا
 آخرت و دنیا
 توفیق است بر بندگان
 این دیدن از زبان و نقصان
 کرد و شایسته این کیف
 بود و حرف و استفهام است
 اول برای سوال از مکان
 از حال آدم عادی به فتح
 سکون میجوید و آدم
 زنده بود و آدم
 در دنیا و آخرت

گفت کی خوابید شد و بگوید بعد از آن که گفت
خوابیده است و بگوید بعد از آن که گفت
انکه امست دشمن چه چیز برای اوست
قلعه مارا به دیو یعنی مردم شاهه
سوال قلعه را با دیو
میکنند

این کلام از غایت و صمیمیت و طراوت
 بیان نیست در لاله زار و دران پیا
 افسران و خجسته های پادشاه بود
 و قانع نگار و سرکار پادشاه بود
 که هر مرداران و شاهان
 و خدایان هستند و
 نبوت است
 و اسرار

<p> ز بحر شش می پیش سخنور جو سرداران ما باشد تمثیل رئیس القوم چه سردار مردم آیا و بیا و اسے ندانند فلا بان پس چون گشت ناک الی رو کرد ولی روی گرداند بطل باطل کمی باشد دلا و </p>	<p> کند صفت سطر را اندک شکر مفاعیل مفاعیل مفاعیل و گر خفته و عین حبیب است تعالیٰ عنی بیا اینجا است جراحت ریش هارم تیغ تیز مناص عنی منو جای گریست سلو ما هو به بر سید او چه حیرت </p>
--	--

کماله در آتش زنی مایل
 بیست و شانی جماعت
 عین کسرتین شندید نامود
 عشق زن که اور از درون بناید
 سکن باری خانی ز نام زار
 سحر نام و غنچه تاب
 در هر چهار حرف نه است
 بار بیاوید
 کماله در آتش زنی مایل
 بیست و شانی جماعت
 عین کسرتین شندید نامود
 عشق زن که اور از درون بناید
 سکن باری خانی ز نام زار
 سحر نام و غنچه تاب
 در هر چهار حرف نه است
 بار بیاوید

قوله آخری

<p>بیایید اسی مسلمانان دیندار خلیفه عزم کرده قتل کفار کلان و قیمتی خوشترنگ بسیار زندانی بهر سنگی صندم و اس لغوث و نسر آرد بر رخ کار</p>	<p>جواد و غرور و جنگ بهر دین است بقلعه هر که باشد بت پرست چراکان او اسن الماس دارد ای دولت طبع و نیا حد شرعی کرده جنگ برود مباد اسداها را بت شروشد منات ولات و ایل و دود</p>
---	---

از دی و سوز
شکل زنی
بیتوته
سید
فرزاد
گرگس

و بیک
بیا که خدای آید
و زیبا بکار سازد
و عظمای پیوسته
و بیست کس را در جمع
و ای دل آید
و کز خجالت بیک
و همه آبی
و در سدا
و سواد و صنیعه
و شاد و زنده

عنه و انما افواج شاهی
از این راه و در میان کوه
تا به این راه و در میان کوه
تا به این راه و در میان کوه
تا به این راه و در میان کوه
تا به این راه و در میان کوه

و قانع نعمت خا فعال
 که بده است کامل که گزیده اخبار
 از سلطان است در اسرار
 سوار با دلاوری و شجاعت
 ای پادشاه که بخت بخت
 صفت سلطان و قانع
 این را در سر نهاده

و قانع تاریخ بست و حکم شعبان المعظم سنه جلوس والا

بسم الله الرحمن الرحيم

در چینی که سلطان فلک تخت بلند خبت انجم سپاه خورشید
 سر سیمت الراس را بموجب و هو الذی جعل الشمس
 بفروع عالم تاب منور ساخت و سایه جهان پرور
 وظل عدل گسری بحکم آلم تزلزل و کیف مده الطل
 رکوشا جعله ساکن بر مفارق ساکنان ممالک
 محروسه جات و رعایای معمره بلا انداخت حضرت ظل شهر
 بادشاه مجاهد حاتم همت کاوش صولت کسری مولد

۱۰۲
 و قانع
 در چینی که سلطان
 سر سیمت الراس را بموجب
 بفروع عالم تاب منور ساخت
 وظل عدل گسری بحکم آلم تزلزل
 رکوشا جعله ساکن بر مفارق ساکنان ممالک
 محروسه جات و رعایای معمره بلا انداخت حضرت ظل شهر
 بادشاه مجاهد حاتم همت کاوش صولت کسری مولد

کجا از بادشاهان کاین است
 در چینی که سلطان
 سر سیمت الراس را بموجب
 بفروع عالم تاب منور ساخت
 وظل عدل گسری بحکم آلم تزلزل
 رکوشا جعله ساکن بر مفارق ساکنان ممالک
 محروسه جات و رعایای معمره بلا انداخت حضرت ظل شهر
 بادشاه مجاهد حاتم همت کاوش صولت کسری مولد

[illegible]

۹۱
 حکایتی از شیخ
 سید بابا زاده شیخ
 در بیان احوال مردم
 و خطبه و عیدین با هم
 بر سر اولی خوانند و خواست
 و ستایش و مدح بر سر و
 و بیانات و مدح و ستایش

و سکه و خطبه بیشتر از پیشتر بنام نامی و القاب سامی بزم و
 بخوانم و این خدمات محض برای آن بعمل می آرم که مسلمانان
 لشکر ظفر عادت در رکاب سعادت زیاده ازین بی نصیب از
 مال و جان و محروم از ناموس و خاندان نگردند و هیچ کار با
 نمکرام که بجرم عطلت و بطالت از نوکری بنده مردود و مطرود
 گشته بدرگاه آسمان جاہ رفته به منصب مفت هزاره
 و ششزاری می ممتاز میشوند عجب تمخواه کروها را صالح
 سازند چه درین آوان که محاک امتحان در میان است اگر این
 مردم مصدر کار می و منشای اثر می شدند این
 خیر خواه از پیش خود نمیراند حضرت تو جی بغور اینی فر
 بضمیر قدس تخمیر که ثانی عقل اول است در یابند که وجود
 نفوس محطه غیر ازینکه موجب تضییع آرزو و نکشفت
 جا و مورث حدوث بلا که غلا شوند و صفت

لفظ ظفر عادت در صفت لشکر زیاده
 خالی از توفیق نباشد و فقر زیاده
 ازین بی نصیب از مال و جان
 محروم از ناموس و خاندان نگردند
 توفیق هیچ است جلال و جان
 و ناموس و خاندان افواج و عساکر
 سلطان در حیدر آباد به
 در دار اسبیک برای شکوه ابابیم
 سبب است خان و خطا مقرب
 ۱۱۱
 کوه ان
 در دگر گشته در کار با و
 فکر بکر هم و غایت از مال و
 جبار زد کنند و خطراتش
 کسان بیانات انعام بکاردی
 بدانشند و انعام بکاردی

عقل کل است و هو البصیر
 نفس کل شغلها باله
 انما یجوز انما یجوز
 انما یجوز انما یجوز
 انما یجوز انما یجوز
 انما یجوز انما یجوز
 انما یجوز انما یجوز
 انما یجوز انما یجوز

و قانع نعمتی انجالی
و بخلات امریز متصف نیستند
و راه ایشان بقضی بالمش
دو رخ است و شیء صورت
دیدار کایه از متغیر دیگر کار دارد
آنکار بر اینم دفع حیلان فریب
کاری خود نتوانست کرده
سوا کرد حیل و دنازی ادا
کاری بنظر دانا بنما رسیده و فقر
دست است شکستن بر این
هم او کار ایام بود آرد
بن شکی خود
۱۱۳
در این جهان
میراث است
در این جهان
میراث است
در این جهان
میراث است

آراسی معرکه اولیایک کما لانعام بل هم اضل سبیلا
 دیگر که ام امر کلی یا جزئی بر وجود نا بود اینها مرتب شدند
 ابراهیم مخاطب به ماتب خان که بت شکستن صورت و لیا بودن خود
 نتوانست سوامی حیل و دنازی صورت وقوع نیافت از نظام
 ملقب به قمر بنان که غیر از کز و دروغ نمره سرخ بوسیده وجود سپید نمود
 متغیر نشده کاری نظام گرفت بهر حال اگر مدتی دیگر هم بکین
 و لبث در اینجا تفسیر اوقات خجسته صفات تلفت مال و متاع
 سرکار عالی جهات مطلع نظر اکثر آیات کیمیات صفات باشد
 عقیدت آئین خلاص شوار با فصد شمس در هر من غلامان
 انبار حصار لشکر عظمت آثار ارسال دارد که از شنیدن خبر
 قحط در معرکه فتح پیکر و جزیع بطون تھی جوف از مصیبت
 فاذا تمها الله لباس الجوع والحر و خوف چون گندم سینه
 چاک شده بصورت برج برج افتاده خود سیر میخورد

و قانع نعمتی انجالی
و بخلات امریز متصف نیستند
و راه ایشان بقضی بالمش
دو رخ است و شیء صورت
دیدار کایه از متغیر دیگر کار دارد
آنکار بر اینم دفع حیلان فریب
کاری خود نتوانست کرده
سوا کرد حیل و دنازی ادا
کاری بنظر دانا بنما رسیده و فقر
دست است شکستن بر این
هم او کار ایام بود آرد
بن شکی خود
۱۱۳
در این جهان
میراث است
در این جهان
میراث است
در این جهان
میراث است

و قانع نعمتی انجالی
و بخلات امریز متصف نیستند
و راه ایشان بقضی بالمش
دو رخ است و شیء صورت
دیدار کایه از متغیر دیگر کار دارد
آنکار بر اینم دفع حیلان فریب
کاری خود نتوانست کرده
سوا کرد حیل و دنازی ادا
کاری بنظر دانا بنما رسیده و فقر
دست است شکستن بر این
هم او کار ایام بود آرد
بن شکی خود
۱۱۳
در این جهان
میراث است
در این جهان
میراث است
در این جهان
میراث است

بهجت استیضاح
 از غرض استیضاح
 لاف زدن امام مالک
 متعال را مانند اب
 از آن نام سرافا
 شد برای روزی
 خیر است
 قدرت ذاتی
 میسر با فتح آسان
 است بیرون
 در میان خدمت
 ارسال بافتن
 از مقام
 بنام
 حاجی
 حاج
 بنشین
 از جنس
 جوت
 سلطنت
 دستور
 نیست
 مع است
 اسطفا
 مانند
 اندک
 کالو

نه یکو آرام داد و در جا که این معنی را حمل بر تکلف نه تصلف
 فرمایند بلکه جلال را بغضت و جلال نیز و بیمال قسم داده است
 نمایند که ذخائر قلعه را برای العین مشایده نموده میداند که این
 این خدمت غیر خواه خلق اند را مقدر او پیوسته است این مقدمات
 که جلال مذکور بامثال بعضی جواب بارگاه جلال رسانیده
 در نامه که بدستور الوری جده الملکی قلی نموده مرقوم قلم صدق
 رقم و مقلوم خامه صفات او است جواب با صواب که بر زبان معجز
 بیان پرورشده جهان جریان یافت اینکه ابوالحسن از اعانت
 مایرون نمیرود نگذارند که او را دست بسته میارند بعد از آن هر چه
 بمقتضای مروت ما باشد حکم فرمائیم بخشیم یا نه بخشیم و هماندم علی از عزم و
 قضا تلخیص بمقتضای این اورنگ آباد و برهان پور و برابر و او شد
 از جایگاه هزار خلیفه که پاس هر یک بطول دو ذراع و عرض یک ذراع
 دوخته بمشقر اختلاف ارسال دارند تا بار دیگر خندق بشود و پور
 شد

از جنس
 جوت
 سلطنت
 دستور
 نیست
 مع است
 اسطفا
 مانند
 اندک
 کالو

در این مختص
 است
 از آن
 مومن
 بافتن
 از جنس
 جوت
 سلطنت
 دستور
 نیست
 مع است
 اسطفا
 مانند
 اندک
 کالو

جمع بطلان
والبکسر و غیر شدن
بجای قسط و عید و انکادان
بسیار از بازی وادن و جواب کرد
بسیار از بازی وادن و جواب کرد
بسیار از بازی وادن و جواب کرد

و درین مورد

و علیہ الرحمہ و العالیہ
تاجہ فیضت
۱۴
جلت توپ
و تفنگ دبان اندازی

این در میان بودن کنه
از واسطه بودن آنکس
خبر می شنود چون غرت
در میان افواج شاهی طری
نامداجم منظر بود که
سیرایش از غار بلبل
در این ملک و جلال کشتی
و اینین حکایت از این
نجاتش بختی چون در جانشان

داده و بهادران
سر راه و خلعی
سر تن با بند و میر آتش
آمین مل از داده و خلعت
آتش را که بیاد آن
استغفار و عید نیا که کیمیا
می بایست و بنا بر این
خاک که گفتند
بیا پس آشتی شدند
الحال بصورت
علامت
۱۲۱
خدا را از کیمیا عام
جواهرات از این
بیا شود از کیمیا عام
بنابراین حکایت نمودن بای
سر راهی در میان بودن افواج
شاهی نبود در آن هنگام
از چند از قلعگیان جلد
جدال تمام ماند قلعگیان
از مقام خود حرکت کردند
چندی بر صفت و ملال زینند
بده جام نثار کردند و
ملک عدم گردیدند
نام رسول الله صلی الله علیه و آله
در این زمان روی او مانند نار خشان
در این زمان روی او مانند نور
بود این زمان که خوانند و بقرت
از دی بانه ای بود که
در این زمان که خوانند و بقرت
در این زمان که خوانند و بقرت

و پاشی سرداری در میان نبود مردک دیده منتظران
در انگشت چشم براه و دلسوخته شعله آه میبود کی باشد
آهین دلی به کیمیا ی سر پاشی خدمت میر آتشی طلا پوش
برسد تا همه شر آسا از هر سو بجانب جانب ویدند بنا بر این در آن
جمع اجنبی
در میدان صبح هر چند ناره جلال و بارقه قتال از طرف آن
جماعه بولهب فعال بالمتاب و اشتعال در آمد ایشان
جمع فعل ۱۲ روشن کردن ۱۲
چون شعله حواله از دایره خود بیرون زفتند و اخگر مثقال
گردید ۱۲
در خاکستر گرد ملال مدتی بسر بردند تا جوش و ماغ آن خام
خود بخود فرو نشست کما اوقد و انار المحرک اطفاه
هرگاه روشن کرده آتش برای جنگ خاموش کردن آن
الله آرمی روشن ست که او یختن با جمعی بی سرو پا که پروانه
پروانه ۱۲
آسا از سوختن پروانه دارند شایان شان جنود نصرت آمود
باد شایه که همچو پشتهای شمع جمع شده اخگر و اسر پاشی چشم
در انتظار میر آتش اند که شعله و ش سرداری نموده دود

نام رسول الله صلی الله علیه و آله
در این زمان روی او مانند نار خشان
در این زمان که خوانند و بقرت
از دی بانه ای بود که
در این زمان که خوانند و بقرت
در این زمان که خوانند و بقرت

و قانع نعمتی اعلی
مقابل شدن به طون یعنی بغال
آنده از اهلایب گرد
بیش از گمان درازن که پهن
خواهند شد چون نوار یک
طرف افقی که طون خواهد شد
بخ بعضی سیمایه فردیایه بعقل
و بسط و جمل و تخفیف العقل
لانا دان و احمی و در خور لائق
و سزاوارند که آنست

۱۲۱
 ش ۵۵ این
 عبارت خالی از لطافت و
 نیست چنانچه قلمه را از تعیین داده
 زوید بجا اگر باشد و اگر نباشد
 و بسبب ضعیف و کوه و سنگ
 تناسب است آتش زنده موقوف
 است که خلاق باشد و عجب نیست
 گویند و آب و هوا از زبان
 قلم نگویان و هوا از زبان

ولان غازیان
لقد سیر از سر غازیان گزینفته
شیر و خنجر

چین بر چین ز جنبش هر خس نمیرسد
در یاد لان جو آب گهر آرمیده اند
بهر حال چاشتگا که میر کیوان نظیر سلطنت عظمی انگلیس دان
یگانه گوهر خاتم خلافت کبری شد و این نکته کال نقش فی الحضر
لوح ثبوت مرسم شد که مجاهدان جان و فدا و سمنند طینتان
آتشکده هیجا از گرم عنایهای آن فریق سوختنی در بون
صبر گردانند تا زمانیکه میر آتشی برق جولان گردد
مفت

عقلیان مترادف از انجمن
از زده باشند "ح" در
منظر بجای نیکیند و غیره
فاعل قادران و برین
نقد بر اول حدیث مجرب
و اما در از کمال مجرب
ایلی عقله "

در این مقام از شرف
 صدور عالم از نور
 زار که بوی خوش
 از این بوی خوش
 در این مقام از شرف
 صدور عالم از نور
 زار که بوی خوش
 از این بوی خوش

حکم مقدس معالی بنور صد و روزه و ناری طبع غیور عالم
 افروز دشمن سوزنده که صلا بختان را برودی در بارگاه فلک
 حاضر سازند تا از تشریف حسد میر آتشی شرف بخش
 و دمان خویشین شود حقا ثم حقا که خان مذکور بجهت
 هیبت نما و صلابت اعضا اسم با مسمی است و مناسبت
 تمام بمیر آتشی دارد زیرا که بدیو آتشبازی خیلی مانا است اما
 از آنجا که وطن ابا و اجدادش خاف بود این کلید که میست فعل را با
 خاف بخاف پنداشته مجروح اجتماع حکم جهان مطاع آتش خوف
 در جوف دلش مشتعل شد و آنقدر که لبان شعله لرزیدن گرفت
 و با کمال زبان درازی زبانه لولاهب عیب بانس را بکشت انداخت
 ساعنی چند چون تیر تفنگ خالی ز چون و چرا صم و کم بود و آخر
 الامر شخصی که رشته پیوندهای او داشت فستیکه زنبیه
 نرم سخنان بافته تافته سرگوش ماشه وار بکند

در عالم از نور
 صدور عالم از نور
 زار که بوی خوش
 از این بوی خوش
 در این مقام از شرف
 صدور عالم از نور
 زار که بوی خوش
 از این بوی خوش
 در این مقام از شرف
 صدور عالم از نور
 زار که بوی خوش
 از این بوی خوش

در این مقام از شرف
 صدور عالم از نور
 زار که بوی خوش
 از این بوی خوش
 در این مقام از شرف
 صدور عالم از نور
 زار که بوی خوش
 از این بوی خوش

و قانع نعمت انجالی کسیا نرید صلابت خان بود
 بودم چند نعلینش کردین
 راجا با باروت یعنی آن
 خدای عز و جل باب داردی باروت
 ثالث دوم صاحب نام
 نکرده در باشد بیکون
 باد روت کلاه از برب
 امان در مان
 دارد در جود

اما چون تیر داری وی باروت باد بر و ت کمزور افتاده بود
 اینجا بکار نیامد آوازی لپتی همچون جان کندن از کوچه راه نا
 گلو بر آورد و گفت مجال طول مقال محال است عرض
 کنند که این حلقه بگوش طاقت شنیدن صد
 توپ ندارد و تکلیف نزدیک قلع رفتن از فضل و کرم دور
 و رحم برین تنگ حوصله بکمال یسکلف الله نفسا الا وسعها
 ضرورت فتنه جواب عجز آمیز آن راست گفتار ماضق
 مصرع راستی آور که شو رستگار
 شده همچو صبح صادق بافتاب جهان تاب فلک
 کشور ستانی رسید حکم والا پر تو نزول فکنده
 عبارتیک عبارت اخروی آن نیست از صلابت
 ظاهری او ظاهر می شد که دلش چون فولاد جوهر
 جبارت و حدت جلالت داشته باشد

درست می نمود
 فرستی در نام روی خود نمود
 سلسله نای اینجا یعنی بی منت
 چه صفات بجا این کلاه
 شده و معنی مضمون هم آمده
 صحنه خان افغان را گویند
 کنایه از تبار و خلی و اورد
 در جمع
 در هیچ نمیکنند
 نفس را با ناله فریاد بکاری
 که تقدیر طاقت آن نفس
 جز بیک راست است آید
 حکایت است اشغال خودت
 شد و غنی شکر سیکه جواب صلابت
 خان ماضق علیه ای مضنون
 این کلام جو این صادق آید
 پادشاه رسیده است خان
 تشبیه جواب است خان
 با هیچ صادق در استخوان افتاد
 برای بارش در استخوان افتاد
 رسید غنی پادشاه و بکار
 جواب صلابت خان و
 رسید این که خفاک صلابت
 رسید غنی پادشاه و بکار
 رسید این که خفاک صلابت
 رسید غنی پادشاه و بکار

درست می نمود
 فرستی در نام روی خود نمود
 سلسله نای اینجا یعنی بی منت
 چه صفات بجا این کلاه
 شده و معنی مضمون هم آمده
 صحنه خان افغان را گویند
 کنایه از تبار و خلی و اورد
 در جمع
 در هیچ نمیکنند
 نفس را با ناله فریاد بکاری
 که تقدیر طاقت آن نفس
 جز بیک راست است آید
 حکایت است اشغال خودت
 شد و غنی شکر سیکه جواب صلابت
 خان ماضق علیه ای مضنون
 این کلام جو این صادق آید
 پادشاه رسیده است خان
 تشبیه جواب است خان
 با هیچ صادق در استخوان افتاد
 برای بارش در استخوان افتاد
 رسید غنی پادشاه و بکار
 رسید این که خفاک صلابت
 رسید غنی پادشاه و بکار
 رسید این که خفاک صلابت
 رسید غنی پادشاه و بکار

با کلمه روشن کردن و فواید
 خانه شدن و کار کردن
 اگر در ده از میان آنها
 با کلمه روشن کردن و فواید
 خانه شدن و کار کردن
 اگر در ده از میان آنها

این کتاب از قلم شیخ
 محمد باقر خلیلی
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۸۵
 قلم گرفته شده است

رطوبات اصلیه ستم زاب تحلیلی بر دو بدن شیخ ختم اندازد و هرگز
 از امر فاذا عزمت فتوکل علی الله غافل نه شدم که بنای کار را
 بر تشویش گزارم تا موجب توفیق حواس گردد و درنگ اخلاط
 ذهن ریزد و هیچگاه بمصدق ترك الدنیا لایتنها نگشتم نفس
 حرص آزمائند روح در جوف قلم نشیند و بخار خبط و مانع از اکثر
 شغوت کلبه ام خیزد و ای شور طبع بی نمک گفتار اگر و قونی و طبایع
 داری حق نمک بجاء که هر عبارت تم نبضی ست ملتوی با نامل و نجوه
 حواس باطنی ادراک بدی کن نادریانی که سور المزاج مفرد کجا چهل مرتبه
 ست و تفرق اتصال ظاهر و باطن و اختلال عصاب هر که راست
 ای مرد طبیب چه رو بیدار و از گرمی دل گفتی و خود دل سرو
 آری همه از قید علت بیرون از علت قید اگر بر آئی مرد
 بهر حال کلام مجازی مجامین لیالت آن ندارد که گوش موش
 مستوجه باشد انسیب است که قلم و قانع رقم باخبر و گیر واز

در این کتاب
 از قلم شیخ
 محمد باقر خلیلی
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۸۵
 قلم گرفته شده است

این کتاب از قلم شیخ
 محمد باقر خلیلی
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۸۵
 قلم گرفته شده است

[illegible]

وَمَالُكَ نَسْتَنِ الْغَالِي

۱۰
 بادشاه و وزیران و ارباب
 و اهل علم و شرف و کرامت
 خود را تا آنجا که باید از این
 حکایات قرآنی بر خود حکم
 یار و یارین باشد. و قبول
 منشأ آن ممکن نباشد و یا
 آن نبیند و فکر در واجب
 این بیان باشد و در این
 احوال و نفس و دنیا

آیات از مجلہ دہاولی و مقربہ

آیات از قرآن
و در تفسیر اصول تفسیر
و در تفسیر سبب سبب
و در تفسیر آیات

و مولائی مظاہر الشریعہ و ابوبکر
ت جمع محکمہ

وہو لای
جنگلات جمع
جمع آمدہ وناوہل
لالہ

بالحق وناجح معه

در هیچ منصبی و نامی نیست
که از حاجی دم زدن
مستحق است

تفسیر مفاتیحیات

میسیت و نفیسہ مفتاح الیوم
ادوار میجانی خود فریاد الیوم

۱۳۵

مفتی محمد رضا عظیمی

[illegible]

۵۰

۵۰ هزار است بر باد شاه
کار پیدانی

در پیدای تابا بخار سینه از
طاعت حج و زکاة

فصل فی بیان آیات محکم

کتاب تامل فی سیرت ائمه

کس میں سے

[illegible]

درجہ اولیٰ

من طريق العدل والإحسان وهو امام من الأئمة

انفراد داد راستی و نگوئی و آن پیشوای مست از پیشوایان

فَقَالُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَعْزُومَانِ دَعُوهُ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْآزِمِ

کے صورت میں ان کے لئے ایک کام مقرر کیا گیا ہے جو ان کے لئے ایک نیا اور

میشمارا صورت گناه اصلها ۱۳

عِبْرَتَكُمْ وَأَعْبُدُوا رَبَّكُمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ الْيَقِينَ حَقِيقَتُنَا

یقین است از آنجا که خاطر ملکوت ناظر و طبع تقدس منظر متوجه عمل

نعمت الهمست و محاربا

یہ ہے کہ ان کے بزرگواران عجیبی خصوصیات

و واقع محوای حادث رسول عزیز حمید بقوت قدرت با و متناهی

زنا و بدایات و تمثیلات آیات متشابه در عهد خجسته مهرداد از قوت

حل رسیده اغلب محکات متوجهات ماول از تفهات

منها انك بغايتك في ايام حيدر شاه

از جمله بودن احوال عبدوسرافتی

سعادتی بی پایان و رحمت فراوان نصیب مندگان

مان شد که از محبت الهی محروم نشدند زیرا که حق جل و علا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرسش میکنم خدا دوست غنی دارد و شاد است و نه گمان ۱۲

الملك بن عبد الله

و تاملی نفیست خان حاکم
دوران دوق در میان هم ظاهرست
دوران دوق در میان هم ظاهرست
دوران دوق در میان هم ظاهرست

که در روز از اوطان و بی نصیب از حاکمان و مایوس از توفیق
فرزندان و در ماندن آب و نان و همیشه در خوف جان اندکی
روی فرحت دیدند و کجا نفسی بمیرت کشیدند لا جرم بمفهوم
بمخالف محبوب حقیقی گردیدند دیگر آنکه به بشارت فیض شارت
معرفت الحق از تمامی عباد حق اند کما قال الله عظم شأنه و کتبوا
لشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و
الانفس و الثمرات و کثیرا من الذين اذا اصابهم
مصيبة قالوا اننا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم
مكة من ربهم ورحمة و اولئك هم المصطفون
انهم من الشمس و ابن من الامس که سعادتمند رکاب طفر
انساب جمیع مصائب مذکوره مبتلا شدن اند و چندین سال
ست که بسبب باوقل و قحط آنا فانا و در بان ذکر لسان
الانسان اننا لله وانا اليه راجعون پس بعد از

که در روز از اوطان و بی نصیب از حاکمان و مایوس از توفیق
فرزندان و در ماندن آب و نان و همیشه در خوف جان اندکی
روی فرحت دیدند و کجا نفسی بمیرت کشیدند لا جرم بمفهوم
بمخالف محبوب حقیقی گردیدند دیگر آنکه به بشارت فیض شارت
معرفت الحق از تمامی عباد حق اند کما قال الله عظم شأنه و کتبوا
لشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و
الانفس و الثمرات و کثیرا من الذين اذا اصابهم
مصيبة قالوا اننا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم
مكة من ربهم ورحمة و اولئك هم المصطفون
انهم من الشمس و ابن من الامس که سعادتمند رکاب طفر
انساب جمیع مصائب مذکوره مبتلا شدن اند و چندین سال
ست که بسبب باوقل و قحط آنا فانا و در بان ذکر لسان
الانسان اننا لله وانا اليه راجعون پس بعد از

و بیایست ششده ظاهرست از آنکه
دشاده مالی کجا مشغولیند
نهی از آنکه بخت از آنکه از باب
عیش و عشرت و شمن و خمار
بالعمر و آقا که در دنیا
خواب بود و محبوب حق باشد
و زیاده معلوم غافل متغافل
چون سستی است از این
هر آنچه که می آید
نکته از این که
انکه از این که
در سبب و قحط و قحط
بسیار از این که
را در نقصان و عیب
و ضعف و عیب و عیب
و در این که
در این که
در این که
در این که

و نقصان و عیب و عیب
و نقصان و عیب و عیب
و نقصان و عیب و عیب
و نقصان و عیب و عیب

و نقصان و عیب و عیب
و نقصان و عیب و عیب
و نقصان و عیب و عیب
و نقصان و عیب و عیب

[illegible]

[illegible]

عالم صمدی جهان فانی
 ایضا بجهت خدای عز و جل
 این کتاب را در این شهر
 در روز دوشنبه ۱۲۰۰
 در ماه رجب ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۲۰۰
 در ماه رجب ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰

ترتیب میدهد تا نتیجه قضیه متعکس باشد میتوان دریافت
 که سطح خط تقدس مظهر اگر این لطیفه از معجزه عجیب باشد
 و در باب تسلسل نه انجامد بر عالمیان ظاهر است که زمام ختن
 بعرصه کارزار و عنان نظم کار و بار بکف اختیار و قبضه
 اقتدار هر یک زبندگان از موده کار که عطا میفرماید در اند
 زمانی مرام با تمام بر رسیده بود آری در خبر است که افضل
 الاعمال احزابا همانا انعطاف زمام اراده از طریق آسان
 لائق بجانب مشکله ترین طرائق محقق بحسب افترونی حسانت
 مشالحمه و البته که تمامی بام در تحصیل حسانت و مشروبات بطریق
 مستخره ندارد که فتوحات سابقه که بسهولت تمام کیفیات اتفاق
 روی داده بود نسبت باین فضائل عبادات و جلایل جهادات
 از قبیل حسانت الابرار سیات المقربین من جاک
 یا حسنة الشیعة لیکن سرداران افواج قاهره

در این کتاب
 در این شهر
 در روز دوشنبه ۱۲۰۰
 در ماه رجب ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۲۰۰
 در ماه رجب ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۲۰۰
 در ماه رجب ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰

این کتاب را در این شهر
 در روز دوشنبه ۱۲۰۰
 در ماه رجب ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰
 در شهر کابل
 در روز دوشنبه ۱۲۰۰
 در ماه رجب ۱۲۰۰
 در سال ۱۲۰۰

قوت از قوت بیدار و نقیض گوید فی المثل اگر گویند که گوید که از اکانه
 الشمس طالوت فالنهار موجود او خواهد گفت مع دوم و بر صحت
 آن دعوی دو گواه داد و بی حشمتی که از غایت خشم از صدقه بدر افتد
 و دوم صدائیکه از نهایت شدت صمخ مستمع بر در و سبحان الله
 گلشن سرکار خاصه شریفه را چنین باغبانی رنگ آمیز تاز
 گلمای تماشه ساخته که هموم نفس مطالب سوزش غنچه
 دلها را رنگ بست افسردگی کرده کشتی دریای کار این طور
 ملاحی بچار موج طوفان بفرج انداخته که مجداف طبع و از کور نش
 زور برق حصول صدمات را بگرداب سرگردانی در آورده درین رقع
 که بمیرند کور نوشته شد تقریبا بنجامه حواله می شود منظم

دلا این نسخه با افسوس یوست	زبان بندی با کوان منویم
طلسمه از پی دفع گزند است	آن غول بیایان منویم
شکایت نامه دلها می مجروح	آن خار معیلان منویم

و قانع نعمتانی مالی
 قوت از قوت بیدار و نقیض گوید فی المثل اگر گویند که گوید که از اکانه
 الشمس طالوت فالنهار موجود او خواهد گفت مع دوم و بر صحت
 آن دعوی دو گواه داد و بی حشمتی که از غایت خشم از صدقه بدر افتد
 و دوم صدائیکه از نهایت شدت صمخ مستمع بر در و سبحان الله
 گلشن سرکار خاصه شریفه را چنین باغبانی رنگ آمیز تاز
 گلمای تماشه ساخته که هموم نفس مطالب سوزش غنچه
 دلها را رنگ بست افسردگی کرده کشتی دریای کار این طور
 ملاحی بچار موج طوفان بفرج انداخته که مجداف طبع و از کور نش
 زور برق حصول صدمات را بگرداب سرگردانی در آورده درین رقع
 که بمیرند کور نوشته شد تقریبا بنجامه حواله می شود منظم

در این نسخه با افسوس یوست
 طلسمه از پی دفع گزند است
 شکایت نامه دلها می مجروح
 زبان بندی با کوان منویم
 آن غول بیایان منویم
 آن خار معیلان منویم

و قانع نعمتی نماند

باز داد از ده نیکو رفته
بسیار گناه ۱۲ سواد می شود
از او به نیکو نماند
بسیار گناه ۱۲ سواد می شود
از او به نیکو نماند
بسیار گناه ۱۲ سواد می شود
از او به نیکو نماند

بمانی که انعام بیکه نمود
میگذاردند
بالکسر آرند کردن اگر
در آن بمانی و با پیش طعام
مستعمل است بنگارون
خود را بنگار و آشتی بسیار
میباشد
دزدان افلاک باز هم درون
آن نریای و در فون را
بزرگ بمان و اندام بزرگ

۱۲۶

انبیاء است از باب
عبد با فسخ بدستی کردن و با
خلق نمودن و جنگ با سبب
کردن آن که حاصل است
که اثر بیکه است حاصل است
که اثر بیکه است حاصل است
که اثر بیکه است حاصل است
که اثر بیکه است حاصل است
که اثر بیکه است حاصل است
که اثر بیکه است حاصل است

و سگوان است از ان در امر با طرز خوانند از باب

آیتی تلاوت نموده باشی و بجز ضاع لکخیر معتد انیم
حالی کشوده باین مای عبادت که ادای می سجده واجب کنی زاید عبادت
متوان شد بحیل که از جمله الشکر و الحمد اب یسجدان باشی از بیکه
کیف بخوری ولی و متقی قرار نباید داد زیرا که آشتی از بیکه و بدو
تریاکی و عریده جوئی مست همه بر وجه تم اکل است تحصیل حاصل
چه ضرور اگر خواهی از زمره بندگان خدا جو یانت دانستی کن که
از فائده البر حسن الخلق بهره بدست آری از مائه اب الله
و رفیق محبت الدین نصیبی این چه مکالمه است از میرست و
این چه محاوره آتش و حشمت انگیز که از بیم جدال کسی بر تو سلام
یا حرف خود را تمام تواند کرد و حاجتمند کسی که ترا کسر آید
بقیة الحسنة الظمان ماء معاون خیر نبدارد و فوراً نبوه
و بر خاش در آویزی چندان چندان حرف با می حکم
دش را بشکنی که مطلب مطلب گردد و در خلال

باز

باز داد از ده نیکو رفته
بسیار گناه ۱۲ سواد می شود
از او به نیکو نماند
بسیار گناه ۱۲ سواد می شود
از او به نیکو نماند
بسیار گناه ۱۲ سواد می شود
از او به نیکو نماند

دقائق نغمه خان علی

از این حال حال است
زیر که در این عالم است
از این حال حال است
زیر که در این عالم است
از این حال حال است
زیر که در این عالم است
از این حال حال است
زیر که در این عالم است

این حال و زیاده و میکرده با شکی که با کتند و در خیر یعنی قوت من
در دل شکنی از قبیل قدرت در خیر کند نیست مصرع

زهی تصور باطل نمی خیال محال

بی حاصل اگر دغدغه تنج صلی و خار خار تقلید انبیاء و اری فحوا
تسلی بود ای قولا للناس حسنا بود ای تسکین فحوا
اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلا ما خاطرهای خسته و
مومیائی و لهای شکسته بکار یاید بر قسطه

داری خالق حشمت هر دم بر شو	شاید که رفته رفته ز عالم بدر شو
کج طبع گوشه گیری و سخت شاد	مانی بجز گمان که قربان خر شو
حیرانه دویدن کردن کشی پرست	هر لحظه چون ز چشم بزرگ و گرسنه
ای بار دار چه شعله کشد خیر نیت	باین مانع خشک جبار و دشمن شو
گرگی و شیر چون بکلیه شود و چا	در بر خوری همچو خودی بجز شو
ترسم ترا گرفته با پنگر بے بزند	کز بهر سیر جانب کوه و کمر شو

گدی قوت اندک
از باب تعلیل کردی کردن
چرا بار یعنی غار حار بود
و گاهی از فلان و فلان
هم است که اندک و حلقه
فرا بپوشانند و بقیه بپوش
فرا بپوشانند و بقیه بپوش
فرا بپوشانند و بقیه بپوش

از این حال حال است
زیر که در این عالم است
از این حال حال است
زیر که در این عالم است
از این حال حال است
زیر که در این عالم است
از این حال حال است
زیر که در این عالم است

و قانع ہو مستحسانا لے

۱۰
 بطاق برفتن براق از زمین
 شش پاره را گویند و این
 زمان جو بدست می آید
 و اینگونه انداخته اند
 از حق است صاحب انرا
 گشتل و اشتها بدیه کمال
 باشد و اینست که کان
 نام کی باشد و اینست که
 زانند اگر بر آب تفهیر گیرند
 اجتماع صدین لازم آید
 اگر غیب تقسیم خوانند

ایضا صدین لازم آید
اگر غیب و قسطنطنیه و خوارزم

کمال اظہار کا انداز
شوریہ خود چر گوشت
ایا غنہ

بیماری استوار بر بنده
کرنشوی ۱۲

کشدن حق را بگوید
آوردن

۱۳۱
کتابخانه انجمن اسلام خن

۱۲
بکے از مردان خدا بود و
از دیگر مردم نیست

در بخش مخصوص
شش می بودند
مدیا در آب افتاده بود
مقرر دیده

این مرد را از قفسه

وہی کہ جس نے اس کو
صلاوا دے گا وہ جہنم میں داخل ہوگا

طبرستان آمل

نوبت و بخوردن چوب چاق تنگ چون ملاش چاره جوع ابرق شود
چو گوش بسته ز غریبیت خویش محکم ترک به بند ببادا که کر شود
خوشا دعوی آزادی و ادعای بی تعلقی که اگر چاه تنبا کونفسی در
اشتعال ناره اضطراب یانت را همچونی دراز کند تا به قفل شنام
دود از دماغ خادم بر آری چند الاف و گداز فتناعت درویش
اگر دنیا داری از جا گیر کم آید مالک دنیا را هم به بهمت خیانت
زنده نگذاری امانتی و دیانتی که خود را در آن منفرد
شماری و در هر قدمی منتی بر عالمیان میگذاری از محو
و لا تَقُمْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَجْعَلَ
الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا خبرنداری پیش ازین
نیست که به نوشتن صادق چشم ند و خسته و مینگاشتن
شینی دندان طمع تیز نکرده والا گنجور کدام خرینه
شدی که چون زر خالص باز بپوشه امتحان پاک در آئی

و در میان برده آب
طی آن آلوده می شود
در گذشته معذرت کردم
نماز آن نشاء و الت بیک
بر این بنویس ای خداوندین را
خواهی بود یک کوه یا راه طول
اصطلاح فرزندانشان
دختر ایشان را سحر است
بطلان زمینین که در سجده است

بریت نشان کے نامند اسف

و قايح فمستخائنا

با کمال انصاف و حکمت که بی سبب
 و پندار کار سازنی نماند
 مقرر کنی کلام را در مشوار انجام
 مگر روی که از سبب نماند
 یافت تقوی و انسانیت را در کمال
 و از اینها که در سبب نماند
 تو سرخجام کار را نشود و چون از دست
 تو نماند و در سبب نماند
 در سبب است و حال غیاب نیست
 علی لعل بالنعیم مقدر از اینها که
 یکبار در دست من نماند از اینها که
 از اینها که در سبب نماند

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مجلس مجمع الزوائد
محقق و المصنف
مجمع الزوائد

سید الشہداء کا پیمانہ
حق و جامع و صاحب اثر
آگفت کہ ہا

کتابخانه شخصی
آیت الله العظمی
امام خمینی

روشنی کا روبرو ہے۔
میں نے اسے دیکھا ہے۔
میں نے اسے دیکھا ہے۔

۴۹

کتابخانه عمومی

بوی از شادی و خوشنودها

تقریر برائے

کتابخانه عمومی

فمن علم ان الله عز وجل

نفسه و علم که ازین

تکلیف و بیضا

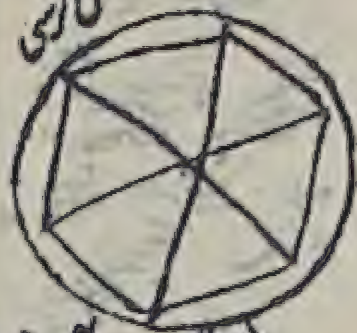
و چه مهم سازی کردی که قلیلی یا کثیری بر شونت نرسانی بالغرض
و التقذیر بقدمه گلوگیر که همیشه از خری ریش گاوانی و پیوسته در خشم
و عبوس از فتنه‌انی اگر پیش آید بهمان حیل هاس باطل که مسئله
ناشناسان جاہل فتویٰ حل و حرست را تابع نفس میسازند
لا بالعکس بودای و یختر فون الکلم عن مواضع سرشته
توجیه و تاویل را بحدیکه سرکیسه بضبط و رأید میکشد بر خود حال
از شر ما در دانسته به محض و سادس شیطانی و هو جس نفسانی
عمل جبری مضمحل تجوی صرف خواهی کرد که الف و لون زائده
غیر منصرف نشود و قیاس اقتزانی بدالات تقننی ترتیب
خواهی داد که جزوی دیگر هم جزئی اضافی گردد و از اینجا
که مبلغ علم و استعداد او ظاهر است صغری و کبری ازین مقوله خواهد بود
همیشه طوای ابلای منفع را از و کافی که بر در مدرسه بود میخریدیم
و از استاد طوای که مرد شیرین بانست خطاب اخوندی می شنیدیم

که کاش بر دروازه مدرسه بودم
 من نشود و دیگران بدان منسوب
 که قضیه آن مال منست
 با فتح خطرهای لغات و شیطان
 واداشته و
 که کاش بر دروازه مدرسه بودم
 من نشود و دیگران بدان منسوب
 که قضیه آن مال منست
 با فتح خطرهای لغات و شیطان
 واداشته و

و قاضی نعمت خان عالی
 بر او یعنی زبانی است و اشاره ازین
 اسم نام کمالی که در علم منطق و فلسفه
 ابطال بسیاری از عقاید و کلمات
 مسلم نام و دلیل است که در علم حکمت
 بلکه با فادری یکی است
 و این خالی از غرض نیست
 بنویسد از شرائط اجتهاد الفاظ را
 معنی با بیاض و وقف رفتن و میوه ها
 فخر جامع

و بارها دست و دهن کشیدن را از ملا فدن دیدم رام که او
 باغبانان هزار جریب مجتهد جامع شرائط می دانستند
 زیرا که باغ وقف میرفت و میوه نمی دزدید با وجود اینهمه
 مواد قضیات چرا فاضل و صالح نباشم ای دانشمند کامل
 و ای متحیر فاضل ازین برهان سلم بمعراج کمال معرفت رسیده
 و باین دلیل ترستی سپرد خداترسی بر سر کشیده درین عالم عالمی این
 پایه و این قدر مایه نیست که مقابل مناظره و حرفت معارضه با تو توان
 شد بر خیزد و بعالم عدم بشتاب که آنجا حجتی و این نیتقه انتظارت
 میکشند و چون بمناسبت جلی و مجانست طبعی بحکم اشیاء
 لایتمنی او نیست جلیس انیس ایشان شوئے و غرض
 علم نمائی اما جز ولایت را یعنی منق همراه بستا هرگاه ملزم
 بفریادت برسد زیاده حیف اوقات است آدم بر حلق
 احوال محلات و اسواق کیفیت افعال و اقوال لشکر باین بیان
 جمع سوئی

بالفهم پیرامون دلیل نمیشود
 ساری الاضلاع و زوایای آن
 اند که هر یک از این دو شکست قائمه
 باشد لکن صورت آن از شکل زمینی



۱۵۰
 کردن در زمین
 و نظیر آوردن جنبه ای از آن
 حرفت هم و همکار نام
 معارضه کسی را بری کردن از
 جنبه ای دیگر زمین
 و نظیر آوردن جنبه ای از آن
 معارضه کسی را بری کردن از
 جنبه ای دیگر زمین
 و نظیر آوردن جنبه ای از آن
 معارضه کسی را بری کردن از
 جنبه ای دیگر زمین

الحاج

از غرض آن جنبه ای که در این
 بار در این شکسته است
 نام آن که در غایت حق بود
 که یکپارچه عقاید و اصول
 خود را که نشود و هر یک
 منق و آواز که میگوید
 زانکه در این شکسته است
 از این جنبه ای که در این
 نام آن که در غایت حق بود

در معرکه حیدر آباد از جانب
و مراد از مشتربان مردم جانب
ابو الحسن است که صفت افواج
شاهی را با یکدیگر میگرداند
جنت باغ و سکون حیم و فتح
رشدید تا مشقت از حج بر نهد
از حج برکنند و کبر است در روز
مستغسلن فاعلان و چون بجای
ایستند و ضیاع علی

۱۵۱
 فصلت خود
 جمع نفقه و ابراد نفقه بزرگ
 محل است
 آنجا یکی بیکدیگر
 مصلحت بطلان نفقه
 به باس که بر سن دهم
 از ابرام که در دهم
 به در انداخته که در دهم
 خان و سکن سبب شود
 را و مصلحت

در خواب شدن و خواب آشوب
در خواب شدن و خواب آشوب
در خواب شدن و خواب آشوب
در خواب شدن و خواب آشوب

و سخن دلپند میخوانند قطعه

ز بحر مجتث اگر قطره کنی بدوات
مفاعیلن فعلات مفاعیلن فعلا
ز قلعه خجسوار می برآندند امروز
زدند بر صفت ما آنچنان که نپدار
مخضف و اسد ولایت حارث و لبها
و دو کار لشکر ما کرد در فرار و قتال
ر قاده و محبت و خفتن سها و بخوابی
صلیب را و مرید و حیم را نده بود

و قانع نعمت انسانی
 دخت بیرون دشتین
 غایت شرم ۱۲م غره ملوم
 فانی دشتین که غزلان باخته
 هر او که غدا در دشتین
 دوختی و اگر در کوه خراسان
 کند ۱۳م آمان یا الفح
 ماده خوان بالفح و به فح
 جماعت ۱۴م قولی
 عجل جلاله خوار ۱۵م
 بخش بالفح و به فح
 فقه در که بر سر
 ۱۵۲
 ص ۱۵۲
 با کسر و ضم پالان
 پالان ۱۶م
 دار کسر و ضم
 نماند به کسر و ضم
 از صراح

شعیده ایم که بودند در زمان قدیم بدوئل و بازال و ماخ منی و شبان

قطعه در بحر رمل

قطعه در بحر رمل گفتم که باب نغمه است

صاف کن ای مطرب امشب که خلق خنجره

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

مجلس حسن است بر خوان باوئل یا دانه

غیر ناهق نر خرده است اما امان با ده صر

صلح با منکوحه خود کرد خان مسخره

تا پسرزاید سیف الله باشد یا حسن

عمل گو ساله است لیکن بخش باشد خرکه

چو کان ف است و دلیه بر دعه پالان

ساخت رخت نو درین شادی برای همیشه

هم با و بخشید هر چیزی که بایحتاج اوست

چراغ

چراغ

چراغ

و قانع نعمت خانقاهی مع خاتمه طبع

نام ماه اول سال شمسی خادیرسان که در کتب است
آفتاب در برج حمل که در کتب است
از برج دوازده ماه که در کتب است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

که گلزار مقال از نو بهار طبع خرم شد

مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین

ز بار وزن این الفاظ قد خامه ام خم شد

ز فروردی چو بگذشتی مه اردیبهشتی آمد
بیانکه

بود فصل بهار اما خزان باغ عالم شد

و گر خرد او و تیرانکه چون مراد است نمی آید
اساره

ولی عمر لیست اینها جمله صرف محنت و غم شد

پس شهر لور و از مهر آبان و در می آن
نظام کار و بار خلق در پاره روم شد
کنار

چو بر همین جزا سفند از ندما می میفراید
اگر چه عمر او افزود اما عقل او کم شد
بهاکن

خاتمه طبع

لله الحمد والممنه که درین ایام فرخنده فرجام و قلع نعمتی انعام

در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور به سرپرستی عالیجناب

منشی پراگ نران صاحبکار گوماک مطبع ام اقباله بجاده و سیمبر بار سیزدهم

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نام ماه چهارم شمسی که در کتب است
آفتاب در برج سرطان است
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی
بسم اول و سکون ثانی و ثانی و ثانی

نظم اللآلی - شہرہ قصیدہ مانی - فصیح مین
گاشن اسرار - تصنیف مولوی انوار علی
صاحب در علم تصوف -

فتویٰ بزم وصال - عرفان مین مصنف
شاعر اہل زبان ہے -

کتب متفرقات اسلامی

ترغیب الفرقان - در فضائل قرآن
شبیبہ احمدی - تصنیف حکیم مولوی
محمد مجاہد الدین احمد صاحب ساکن بیسوان
سرپاے احمدی کا بیان ہے -

فتویٰ زائر - تصنیف نواب بیر علی خان
زائر دعوت کرنا اسلام کا قبیل قریش
کو حدیث صحیح ہے -

اسرار کر بلا - نقشبی محمد ظہیر الدین
خان بہادر بلگرامی نے اس کتاب میں حالات
محرکہ کر بلا سے برادیت احادیث درج کی ہیں
ملک نبوت - تصنیف نواب محمد مراد علی
خان نظام نعت مین -

رموز القرآن - اوقات وغیرہ قرآن
کے نکات کا بیان ہے -

آثار بخشش - علامات و حالات قیامت
فتویٰ مین مذکور ہیں -

تفسیر سورہ یوسف متفہم - مشہور
دستند کتاب ہے -

حضرت مولانا عبد العلی بکر العلوم مرحوم
شرح عامل المین ہے اور مل لغات ہر اشعار
اور تشریح مطالب کو لائق مذاق اہل طریقت
کے بیان فرمایا ہے لطف اسکا قابل دید ہے -
مطالب رشیدی - مصنفہ حضرت شاہ
تراب در طریق مجاہدات باطنیہ -

انوار محمدی - مصنفہ محمد امیر اکبر آبادی
در بیان فرقہ اہل اسلام -

اخلاق ناصری - مشہور علم اخلاق کی کتاب
اخلاق محمدی - مصنفہ محمد علی نیردانی اخلاق مین
اخلاق محسنی - مصنفہ ملا حسین داغظ -

مصابیح الہدایت - ترجمہ عوارف
مشہور کتاب ہے ترجمہ اسکا جناب حضرت
محمد دین الکاٹافی نے لکھا ہے -

رسالہ ہدایت المومنین - مصنفہ مولوی
جامی محمد معین الدین صاحب المشہدی الکروری
موعظت مین -

سرور العباد - شرح قصیدہ یانت
سجاد مولفہ حاجی عبد الحافظ محمد نذیر صاحب
مصطفیٰ آبادی -

منطق الطیر - تصنیف شیخ فرید الدین
عطار تصوف اور وحدانیت مین -

پند نامہ - مصنفہ حضرت فرید الدین
عطار تصوف مین -

حدائق العشاق - مصنفہ ملا فی دریا خیر عشق

مجموعات نایاب زمانہ
عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات
بالتصویر و اشکال رنگین کا مختلف نئی نئی اشکال کر دیکھنے
سوشان تجلی علی نور کی ظاہر سے نا و کتاب ہو۔
ایضاً۔ بغیر رنگ۔ حسب مراتب بالا۔

مطلع العجائب۔ بالتصویر رنگین کا ترجمہ
معلومات الافاق و غرائب الحقیقت کا مذکور ترجمہ
مولوی محمد علی خان۔

ایضاً۔ بغیر رنگ۔ حسب مراتب بالا۔
مطلع العلوم و مجمع الفنون۔ نوادر کتب
سے مترجمہ منشی زین الدین۔

اعجاز محمدی۔ علمیات و نقوش کا مذکور
از منشی سیتارام۔

نقش سلیمانی۔ اعمال و نقوش میں غریب
الحال کتاب ہو مؤلفہ خواجہ اشرف علی صاحب۔

حز سلیمانی۔ بہ نقش آخری ہر اعمال نقوش
محب ہر قسم میں مؤلفہ خواجہ اشرف علی صاحب۔

دہ مخزن اردو۔ در مصائب شہداء کرام
تا کہ صبح مدینہ۔ ترجمہ جذب القلوب۔ از

سید عبدالحق دہلوی خلف حضرت شاہ
غلام رسول صاحب تاریخ و فضائل مدینہ منج و دیگر
دیگر مقامات کے مندرج ہیں۔

تفسیر سورہ فاتحہ۔ تصنیف مولوی
اکرام الدین صاحب۔

عقد شریا۔ اعمال حب و بعض دیگر کماست کا اور
ایک ذخیرہ از ملا غائب حسین۔

منظر الاعمال۔ عملیات و تعزیرات کا مذکور
از مولوی منظر حسن۔

طلسم عجائب۔ ہر قسم کے نقوش و تبریحات
و عجائب الخلق کا مع تصاویر۔
از مولوی احمد علی۔

مجموعہ اعجاز عیسوی۔ مصنفہ خواجہ محمد علی
صاحب علوم عملیات و نقوش کا مذکور کاغذ سفید۔

اندر مجال۔ بغیر دیگر ہر قسم کے از منشی
سوامی دیال۔

طلسم فرنگ۔ علم تقاطعی از پٹنہ موتی لال
تا شیر الالبطار۔ خلاصہ طلسم فرنگ از ارسید

محمد تقی صاحب۔

طلسم روحانی۔ تعبیر نامہ خواب از مولوی حسین احمد۔
عجائبات فرنگ۔ حالات انگلستان

و کیفیت سفر یوسف خان مکمل پوشش نامی سیاح۔
گنجینہ عرفان۔ باندا از مذاق اہل تصوف

مصنفہ حضرت شیخ مزید الدین عطار۔
شواہد النبوت۔ حسین سیرد اخلاق حضرت

خیر البشر اور حضرت کی آل اطہار کا مذکور ہے۔
معارج النبوت۔ بیان احوال حضرت

خاتم المرسلین مصنفہ ملا حسین الدین کاشی۔

Class No. _____ Book No. _____

Acc. No. _____

[illegible]

SRI PRATAP COLLEGE LIBRARY, SRINAGAR.

Extract of the Rules.

1. The undermentioned shall be eligible to take books from the Library:—

- A. Members of the establishment of the College.
- B. Members on the rolls of the College.
- C. Students whether connected with the College or not, who have obtained special permission from the Principal.
- D. Other persons number of books that may be borrowed at any time, is

2. The maximum number of books that may be borrowed at any time, is

A	...	2	"
B & D	...	2	"
M.A.	...	4	"
Hons.	...	2	"
All others	...	2	"

All others ... 2

3. Books may be retained by A and M.A. and honours students, in class C for one month and all others for fourteen days.

4. Books in any way injured or lost shall be paid for or replaced by the borrower. In case the book belongs to a set or series, unless the price of the whole set must be replaced, the price of the whole set must be paid.

391.553 N 15 W. cp. 1.
This book was taken from the Library on the
date last stamped. A fine of $\frac{1}{4}$ anna will be
charged for each day the book is kept over
time. 4457

391.553 N 15 W. cp. 1.
This book was taken from the Library on the
date last stamped. A fine of $\frac{1}{4}$ anna will be
charged for each day the book is kept over
time. 4457

391.553 N 15 W. cp. 1.
This book was taken from the Library on the
date last stamped. A fine of 1/4 anna will be
charged for each day the book is kept over
time. 4457

391.553 N 15 W. cp. 1.
This book was taken from the Library on the
date last stamped. A fine of 1/4 anna will be
charged for each day the book is kept over
time. 4457

[illegible]

at Khaw Ali